

افسانه‌سازی‌هایی که محمد برای روز قیامت در قرآن کرده، می‌بینیم که در این کتاب در آیه ۱۵۹ سوره نساء می‌گوید: «در روز قیامت همه به عیسی مسیح ایمان خواهد آورد.» و در حدیث‌ها اظهار می‌دارد، عیسی پیش از فرا رسیدن روز قیامت از آسمان به زمین فرود خواهد آمد، دجال را خواهد کشت و مدت چهل سال، با دادگری فرمانروائی خواهد کرد. همچنین می‌گوید، در زمان ظهور عیسی مسیح در روز قیامت، مسلمانان او را به پیشوائی نماز خود فرا می‌خوانند و همه به او ایمان می‌آورند.

۲- یکی از حدیث‌هایی که «ابوهریره» در مطالب این فصل از محمد بن عبدالله روایت کرده، حاکی است، هنگامی که عیسی مسیح، پیش از فرا رسیدن روز قیامت ظهور می‌کند، صلیب را خواهد شکست، خوک‌ها را خواهد کشت و جزیه را از بین خواهد برد. اگر فرض کنیم، خدائی که عیسی را به قول مسلمانان به پیامبری برگزیده (و نه اینکه به باور مسیحی‌ها از روح خود به او وجود داده است)؛ در هنگام برگزیدن او به پیامبری، خوردن گوشت خوک را مجاز دانسته و جزیه گرفتن را مشروع و اخلاقی به‌شمار آورده، معلوم نیست، چرا همان خدا با وجود اینکه دارای دانش و خرد بی‌انتهاست، در زمان ظهور دوباره عیسی، به او فرمان می‌دهد خوک‌ها را بکشد و جزیه گرفتن را منع کند. شاید پاسخ این چیستان را بتوان چنین داد که این موجود، خدائی که در فرهنگ ملت‌های گوناگون وجود دارد، نیست، بلکه الله، یعنی بزرگترین بت خانه کعبه است که محمد او را به جای خدائی که در فرهنگ جهانیان آمده، جا زده و او را بزرگ کارگردان خیمه شب بازی‌ها و شیادی‌های خود برای دستیابی به قدرت و فرمانروائی بر هموعانش قرار داده و تمام اعمال و کردار غیر اخلاقی و نانسانی‌اش را به نام او و در اجرای فرمان او انجام می‌دهد.

۳- در حدیث دیگری از قول محمد خواندیم که او به کسی که جاناش در دست اوست، سوگند خورده است که عیسی پسر مریم، بزودی از آسمان به زمین فرود خواهد آمد. آیا این قید زودی زمان که محمد با

سوگند ذکر کرده است؛ یک ماه، یک سال، یک سده و یا یک هزاره است؟ پاسخ اینست که در فرهنگ نابکاران جهان، مفاهیم واژه‌ها بستگی به سنگینی تبهکاری و نبود شرم آنها دارد و در بین این افراد، برآستی که محمد پسر عبدالله، یک قهرمان نشاندار به شمار می رود.

۴- در حدیثی که «عبدالله بن عمر» از قول محمد روایت کرده، خواندیم که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، افرادی در جهان زندگی می کنند که شیطان آنها را وادار به بت پرستی کرده و آنها تفاوت خوب از بد را نمی توانند تشخیص دهند.

این حدیث، نویسنده را به یاد دیدمان روان پزشکان در باره ارتکاب جرم و تبهکاری می اندازد. بدین شرح که در دانش روان پزشکی، افراد خطاکار و قانون شکن به گونه کلی به دو گروه بخش بندی می شوند: افراد Psycopath که می توان آنها را به زبان فارسی به «شخصیت های غیر عادی»^{۸۴} ترجمه کرد و افراد Psycothic که می توان آنها را «نیمه دیوانه» خواند. افرادی که Psycopath و یا «غیر عادی» طبقه بندی می شوند، از لحاظ چگونگی کارکرد نیروهای مغزی و خرد و درایت سالم به شمار می روند، و تفاوت خوب را از بد به گونه کامل تمیز می دهند، ولی به سبب تمایلات کوفته شده و خواست های واپس زده ای که در روان ناآگاهشان وجود دارد، اراده آنها در خودداری از دست زدن به کردار زشت، سست می شود و در این راستا ممکن است، مرتکب خطا و قانون شکنی شوند. بنابراین، چون این افراد توان تشخیص عمل خوب از بد را دارا هستند، اگرچه روان پزشکان باور دارند که آنها باید زیر درمان قرار بگیرند، ولی از نگر حقوقی مسئول اعمال و رفتار خود به شمار می روند و حتی از تخفیف مجازات نیز بهره نمی برند.

ولی، افراد Psycothic و یا «نیمه دیوانه» آنهایی هستند که هم از نگر

^{۸۴} برای آگاهی بیشتر، به مطالب فصل سوم کتاب روانشناسی جرایم و انحرافات جنسی، نگارش دکتر مسعود انصاری نویسنده همین کتاب نگاه فرمائید.

روان‌پزشکی و هم حقوقی، بیمار به‌شمار می‌روند و چون از جهت نیروهای مغزی و سرمایه‌های شعوری و درک و خرد و درایت بیمارگونه هستند، قادر به تشخیص عمل خوب از بد نیستند و اوهام و تخیلات بی‌پایه و بیهوده‌ای که بر چگونگی اندیشه‌گری‌های آنها فرمانروائی دارد، برخی اوقات سبب می‌شود که آنها نتوانند، عمل خوب را از بد تشخیص دهند و از اینرو، دست به قانون‌شکنی و اقدامات ضد اجتماعی می‌زنند و به همین سبب از دید روان‌پزشکی، بیمار و از نگر حقوقی مسئول اعمال خود به‌شمار نمی‌روند و در نتیجه مانند افراد عادی نیز مشمول بازتاب‌های کیفری قرار نخواهند گرفت.

ولی، اینگونه که معلوم می‌شود، الهی که محمد را به پیامبری برگزیده و از تمام دانش‌های آشکار و نهفته این جهان آگاه است، در زمانی که محمد را به پیامبری گسیل داشته، دانش و خردش بوسیله جن‌هایی که برپایه آیه‌های ۸ و ۹ سوره جن در گرداگرد آسمان خبرچینی و جاسوسی می‌کرده‌اند، ربوده شده و از اینرو، با کمال بیخردی نخست تفاوت تشخیص عمل خوب از بد را از بندگانش می‌گیرد و شیطان را وادار می‌کند، مردم را به بت‌پرستی بکشانند و در پایان نیز به سبب کرداری که واکنش اعمال و انگیزه‌های خودش بوده، آنها را به آتش دوزخ می‌سپارد. براستی که هزاران درود بر دادگری چنین الله لوده، نادان و نابخرد و پیامبر شیاد و هزار چهره او!

طلوع خورشید از مغرب

هنگامی که من با یک مرد مذهبی تماس می گیرم، احساس می کنم،
باید دست هایم را آب بکشم.

Friedrich Nietzsche

به گفته محمد بن عبدالله، یکی از نشانه های بزرگ فرا رسیدن روز قیامت آنست که خورشید به جای مشرق از مغرب طلوع می کند. کتاب قرآن به گونه مستقیم و آشکار به طلوع خورشید از مغرب در هنگام فرا رسیدن روز قیامت اشاره ای نکرده است، ولی محمد در چندین حدیث به گونه آشکار توضیح داده است که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، خورشید از مغرب طلوع می کند. افزون بر آن، مفسران قرآن، نویسندگان و حدیث نویسان مشهور اسلام، باور دارند، در قرآن آیات چندی وجود دارد که به گونه غیر مستقیم به طلوع خورشید از مغرب اشاره می کند.

«عبدالله محمد خوج» نخست به ذکر آیه ۲۸ سوره یاسین و آیه ۵

سوره زمر به شرح زیر پرداخته است:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

و نیز خورشید تابان که بر مدار معین خود دائم بدون هیچ اختلاف در گردش است، برهان دیگری بر قدرت خدای تواناست.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّورُ

او آسمان‌ها و زمین را برای حکمت ویژه‌ای به وجود آورد و شب را به روز و روز را به شب تبدیل کرد و خورشید و ماه را تسخیر نمود تا هر یک در زمان معین گردش کنند...

«خوج» با شرح آیات بالا می‌نویسد، اگرچه هنگامی که الله این دنیا را آفرید، به خورشید فرمان داد تا در مسیر معینی حرکت کند و خورشید بدون اجازه الله نمی‌تواند مسیر حرکتش را تغییر دهد، با این وجود، الله لازم دیده است، زمانی حرکت منظم خورشید را به پایان آورد تا بدینوسیله بندگان به خود آیند و بدانند که دیگر تغییر کردارشان اثری در سرنوشتشان ندارد. «خوج» ادامه می‌دهد و می‌نویسد، محمد، می‌گوید: «هنگامی که الله به حرکت منظم خورشید پایان می‌دهد، آنهایی که در پیش این رویداد را پذیرش نمی‌کردند، پس از مشاهده این امر، برای پذیرش آن آماده می‌شوند. ولی، در این زمان الله، توبه آنهایی را که در پیش آنچه را که به آنها گفته شده بود، باور نمی‌کردند، دیگر پذیرش نمی‌کند.»^{۸۵}

«ابن کثیر» از قول «هزیه ابن الیمین» روایت کرده است که او از محمد در باره طلوع خورشید از مغرب پیش از فرا رسیدن روز قیامت، پرسش کرده و محمد پاسخ داده است: «درازای آن شب به اندازه دو شب معمولی است. مسلمانان در آن شب نماز را مانند شب‌های پیش از آن برگزار می‌کنند و از حرکت ستاره‌ها معلوم نمی‌شود که آنها محلّ خود را ترک کرده‌اند. مردم به خواب می‌روند و سپس برمی‌خیزند و نماز می‌گذارند و دوباره به خواب می‌روند و نیز باز هم برمی‌خیزند. بدن آنها از خوابیدن زیاد به درد می‌آید، زیرا، آن شب بسیار دراز است. این رویداد غیر عادی مردم را به ترس و وحشت می‌اندازد. شب آنچنان دراز می‌شود که

⁸⁵ Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 51.

گوئی بامدادی در پی آن نیست. هنگامی که آنها انتظار خورشید را از مشرق دارند؛ مشاهده می کنند که خورشید از مغرب طلوع می کند. هنگامی که مردم این رویداد را مشاهده می کنند، آنگاه آنچه را که در پیش در این باره به آنها گفته شده بود، باور می کنند و آماده پذیرش دین می شوند؛ ولی آن لحظه دیگر بسیار دیر است و توبه کردن و ایمان آوردن آنها پس از مشاهده رویداد طلوع خورشید از مغرب، برایشان سودی نخواهد داشت.^{۸۶} «ابوهریره» نیز همین حدیث را ذکر کرده است.

«ابن کثیر» همچنین آیه ۱۵۸ سوره انعام را به شرح زیر برای اثبات طلوع خورشید از مغرب، پیش از فرا رسیدن روز قیامت ذکر کرده است. این آیه می گوید:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَتُهَا

آیا منکران غیر از این انتظار دارند که فرشته های قهر بر آنها درآیند و یا امر و قضای الهی بر آنها فرا رسد و همه هلاک شوند و یا برخی دلائل و آیات خدا آشکار شود. روزی که بعضی از آیات قهر و غضب خدای تو بر آنها وارد شود. اگر آنها از پیش ایمان نیاورده و کسب خیر و سعادت نکرده باشند، آنروز هیچکس را ایمان سودی نخواهد داشت...

«ابو سعید الخدری» نیز از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «روزی که نشانه وعده های الله ظاهر می شود، اگر ناباوران از کرده خود پشیمان شوند و بخواهند به دین بگروند، دیگر از این کار سودی نخواهند برد.» «احمد بن حنبل» می نویسد، هدف محمد از ذکر این حدیث، طلوع خورشید از مغرب است که افراد کافر با مشاهده این رویداد، تصمیم می گیرند، به اسلام درآیند. (احمد بن حنبل)

«ابوهریره» از قول محمد روایت می کند که گفت: «پیش از اینکه روز قیامت فرا برسد، سه رویداد به وقوع خواهد پیوست که اگر افراد کافر و

غیر مسلمان، پس از مشاهده این رویدادها، به دین اسلام روی آورند، دیگر گریز از عذاب الله، برایشان غیر ممکن خواهد بود. این سه رویداد، عبارتند از: طلوع خورشید از مغرب، ظهور دجال و پدیدار شدن جانوری شگفت‌انگیز از درون زمین. (احمد بن حنبل، صحیح مسلم و ترمذی)^{۸۷}

«ابوذر» روایت می‌کند که از محمد پرسش کرده است: «ای رسول الله، به ما بگو، هدف از آیه ۲۸ سوره یاسین که می‌گوید > ... و خورشید در مدار معین خود پیوسته در گردش است، چه می‌باشد؟» محمد پاسخ داده است: > هدف اینست که مدار معین او زیر عرش الله می‌باشد. < (صحیح البخاری)

«ابوذر» همچنین روایت می‌کند: «محمد از من پرسش کرد: > آیا می‌دانی، هنگامی که خورشید غروب می‌کند به کجا می‌رود؟» من پاسخ منفی به پرسش محمد دادم. او افزود: > خورشید آنقدر به مسافت خود ادامه می‌دهد تا به زیر عرش الله برسد و در آنجا در برابر الله به سجده می‌افتد و سپس، برای طلوع دوباره از او اجازه می‌گیرد. ولی، زمانی خواهد رسید که هنگامی که خورشید در مسافت روزانه خود به زیر عرش می‌رسد، الله به او فرمان می‌دهد، به همانجائی که آمده است، بازگشت کند. آن زمان هنگامی خواهد بود که خورشید باید از مغرب طلوع کند و افراد زشتکار و غیر مسلمانی که این رویداد غیر عادی را به چشم می‌بینند، کوشش می‌کنند به الله و اسلام ایمان بیاورند، ولی پشیمانی آنها از ناباوری‌شان به آنچه که در پیش درباره این رویدادها به آنها گفته شده بود، سودی نخواهد داشت.»^{۸۸}

«عمر بن جریر» می‌گوید: «سه نفر مسلمان در مدینه در حضور مروان نشسته و با او مشغول گفتگو بودند. من شنیدم، هنگامی که مروان در

⁸⁷ Ahmad ibn Hanbal, *Musnad*, 2/455, 446; Muslim, *Kitab al-Iman*, 1/96; Tirmidhi, *Abwab al-Tafsir* (Hadith 5067), 8/449, 450.

⁸⁸ Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Khalq*, 4/131.

بارہ نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت سخن می‌گفت، اظهار داشت، نخستین نشانه فرا رسیدن روز قیامت، ظهور دجال خواهد بود. آن سه نفر، سپس نزد عبدالله بن عمر رفتند و آنچه را که مروان در باره نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت به آنها گفته بود، برایش بازگو کردند. عبدالله بن عمر، اظهار داشت، مروان تمام حقیقت را در باره نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت نمی‌داند و آنگاه افزود، او حدیثی را از محمد به خاطر سپرده که او گفته است، نخستین نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت، طلوع خورشید از مغرب و پدید آمدن جانور هیولائی پیش از رسیدن ظهر یکی از روزهاست. هر یک از این دو رویداد که نخست رخ دهد، دیگری بیدرنگ به دنبال آن به وقوع خواهد پیوست.»

سپس، «عبدالله بن عمر» که مرد بسیار آگاهی بود، اظهار داشت: «هر بار که خورشید غروب می‌کند، به زیر عرش الهی می‌رود و در برابر الله سجده می‌کند و برای طلوع روز بعد از الله اجازه می‌گیرد. ولی، زمانی خواهد آمد که خورشید سه مرتبه از الله درخواست اجازه برای طلوع می‌کند و پاسخی نمی‌شنود. هنگامی که پاسی از شب می‌گذرد و خورشید درک می‌کند که حتی اگر در آن زمان، الله به او اجازه طلوع بدهد، آن قادر نخواهد بود، به موقع طلوع کند، خواهد گفت: > ای خدای من، طلوع من مکتی است به تأخیر افتاده و نمی‌دانم، اکنون برای افراد بشر چه وظیفه‌ای باید انجام دهم؟ < و آنگاه باز هم از الله درخواست می‌کند که به او اجازه طلوع داده شود. الله به او فرمان می‌دهد، از همان نقطه‌ای که در آن لحظه قرار دارد، طلوع کند. سپس، عبدالله بن عمر، آیه ۱۵۸ سوره انعام را که در پیش آورده شد و می‌گوید، > اگر غیر مسلمانان، رویدادهائی را که به آنها وعده داده شده، به چشم مشاهده کنند و در نتیجه آن ایمان بیاورند، سودی نخواهد بخشید، < برای آنها قرائت کرد.» (احمد بن حنبل)^{۸۹}

برخی از علمای اسلام «طلوع خورشید از مغرب» را گسترش اسلام در مغرب تفسیر می‌کنند و باور دارند، مفهوم آیه وابسته به این رویداد آنست که دین اسلام تا آن اندازه گسترش خواهد یافت که غرب را نیز فرا خواهد گرفت و پرچم اسلام در مغرب زمین نیز به اهتزاز در خواهد آمد. (نویسنده در این باره در باز نمود، شرح بایسته خواهد داد.)

بازنمود

بدیهی است، همانگونه که اسلام‌شناسان گفته‌اند، اگر محمد هنگام دیکته کردن مطالب قرآن، خود را درگیر شرح عوامل طبیعی و بویژه دانش هیئت و ستاره‌شناسی نمی‌کرد، برخی مطالب قرآن تا این اندازه خنده‌دار و مسخره از آب در نمی‌آمد. برآستی که در تمام دنیا، هیچ کتابی را نمی‌توان یافت که مطالبش در باره دانش هیئت و ستاره‌شناسی، مانند قرآن پوچ و تماخره‌آور باشد. برای مثال، قرآن می‌گوید، کوهها مانند میخ در زمین کوبیده شده‌اند (آیه ۷ سوره التّبا)؛ اللّٰه زمین را نگهداشته است تا روی زمین نیفتد (آیه ۶۵ سوره حج)؛ در دنیا دو مشرق و دو مغرب وجود دارد (آیه ۱۷ سوره الرّحمان)؛ آسمان دنیا با ستارگان زینت داده شده و از سخن‌چینی شیاطین در امان نگهداشته شده است. (آیه‌های ۶ تا ۸ سوره صافات و نیز آیه ۵ سوره ملک)؛ خورشید در چشمه آب تیره‌ای غروب می‌کند (آیه ۸۶ سوره کهف) و سرانجام، در این بحث با کمال شگفتی از زبان محمد می‌شنویم که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، خورشید از مغرب طلوع می‌کند.

به‌گونه‌ای که نویسنده در کتاب بازشناسی قرآن در فصل هشتم شرح داده‌ام، بزرگترین دلیل بیهوده‌گونی‌های کودکانه قرآن، ترجمه‌ها و تفسیرهایی است که مفسّرین قرآن انجام داده‌اند. زیرا، هنگامی که این افراد به مفاهیم نابخردانه و پوچ قرآن برخورد کرده، به‌عناوین گوناگون تلاش کرده‌اند، مفهوم و معنی واژه‌ها و گفته‌های قرآن را با کمال هنرنمایی آنقدر

پیچانند تا بلکه بتوانند تا اندازه‌ای به آنها رنگ منطقی بدهند. برای مثال، به گونه‌ای که می‌دانیم، شیعه‌گری در زمان محمد وجود خارجی نداشت و این مذهب به عنوان شاخه سیاسی اسلام، پس از جنگ صفین در زمان خلافت علی بن ابیطالب شکل گرفت و تا سده شانزدهم که شاهان صفوی برای مشروعیت دادن به جایگاه فرمانروائی خود در ایران، شیعه‌گری را به زور تبر در ایران به وجود آوردند، این مذهب در بین سایر مذاهب دین اسلام، پیروی نداشت. از دگر سو، می‌دانیم که ظهور مهدی به عنوان امام زمان، یک دیدمان غیر منطقی و نابخردانه‌ای است که تنها شیعیان به آن عقیده دارند و سایر مذاهب دین اسلام، آنرا مسخره می‌پندارند، ولی مهدی الهی قمشه‌ای که قرآن او بوسیله حکومت جمهوری اسلامی از با ارزش‌ترین تفسیرهای قرآن شناخته شده، در چندین مورد در تفسیرهای خود، روز قیامت و ظهور به اصطلاح مهدی، امام زمان را یکی دانسته است.

سراسر قرآن پر از تفسیرهای پوچ و بدون مفهومی است که مفسران قرآن برای گرفتن زهر نادانی نویسنده قرآن و مطالب خنده‌دار آن از خود نوآوری کرده‌اند. مثال دیگر، مفاهیم دو آیه ۱۹ و ۲۰ سوره الرحمن و آیه ۵۳ سوره فرقان است که می‌گوید، خدا آب دو دریا را به هم آمیخت و میان آنها برزخ و فاصله‌ای قرار داد تا با یکدیگر مخلوط نشوند. قرآن عبدالله یوسف علی که در تمام دنیا شهرت داشته و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، هدف این آیه را، آمیزش خلیج عقبه و خلیج سوئز و ریزش آنها به دریای سرخ می‌داند، ولی توضیح نمی‌دهد که حتی با این فرض، چگونه ممکن است، آب این دو خلیج به دریای سرخ بریزند و با وجود این طعم و مزه ناهمگون آنها تغییر نکند.

«بیضاوی» این مفهوم خنده‌آور و بیمعنی را به «آمیزش علم موسی و خضر» و الهی قمشه‌ای آنها به «دو دریای علم و حلم علی و فاطمه»

تفسیر کرده‌اند.^{۹۰}

موارد دیگری که در باره مطالب این فصل می‌توان بازشکافی کرد، به شرح زیر می‌باشند.

۱- «طلوع خورشید از مغرب»، هرگاه نیز به عنوان یک شوخی و یا سخنی که از زبان یک فرد خردباخته خارج شود، بر مغز هر انسانی هر اندازه نیز که کودن باشد، سنگینی می‌کند و این دیدمان را دلیل ناآگاهی محمد از دانش ستاره‌شناسی و هیئت می‌داند، ولی نویسنده این کتاب، دیدمان محمد را با نگر دیگری برداشت می‌کند. بدین شرح که نویسنده باور دارد، باز جای شکرش باقی است که محمد، این تازی بدون دانش و ناآگاه که شور جاه‌طلبی و خودخواهی، مغزش را پریشان کرده، دست کم می‌دانسته است که خورشید از مشرق طلوع می‌کند، ولی برای بزرگ جلوه دادن الله زبان بسته و بیچاره‌ای که آلت اجرای هدفهای جاه‌طلبانه اوست، این موضوع ابلهانه را به معجزه او نسبت داده است.

۲- در پایان مطالب این بحث گفتیم که برخی از علمای اسلام «طلوع خورشید از مغرب» را گسترش اسلام در مغرب تفسیر می‌کنند. این تفسیر نیز یکی از دستاویزها و دلایل درماندگی و ناتوانی نویسندگان و مفسرین اسلام در برخورد با احکام نابخردانه اسلام و لافهای پوچ محمد می‌باشد.

۳- برآستی که اگر فرد مسلمانی، کوچکترین دانشی از چگونگی جایگاه خورشید در منظومه شمسی داشته و کمی پا از فرهنگ موروثی خود فراتر نهد و با بیهوده‌گوئی‌های محمد با نگر بیطرفانه و خردگرایانه و از فراسوی باورهای سنگی‌شده‌اش برخورد کند و هنوز مسلمان باقی بماند؛ باید برای درایت و شعور بیمارگونه‌اش به سوگ نشست و برای تأمین بهداشت روانی اجتماعی که او در آن بسر می‌برد، ویرا برای درمان به درمانگاه‌های روانی رهنمون شد.

^{۹۰} قرآن‌الکریم ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای (قم: انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳۷۰)، صفحه ۲۸۴.

ظهور حیوان غول پیکر

همه مذاهب دنیا فرآورده انزال اندیشه های چند فرد قدرت طلب بوده اند.

Emerson, *Journals*

بر پایه نوشتار قرآن و احادیث اسلامی، یکی از نشانه های فرا رسیدن روز قیامت، ظهور حیوان غول پیکر شگفت انگیزی به نام «دابة الارض» است که پیش از فرا رسیدن روز قیامت از ژرفای زمین پدیدار می شود. قرآن مهدی الهی قمشده ای که بوسیله حکومت جمهوری اسلامی به چاپ رسیده، در صفحه ۳۸۴، در تفسیر آیه ۸۲ سوره نمل که متن آن در زیر خواهد آمد، می نویسد، شیعیان باور دارند، «دابة الارض»، ظهور علی بن ابیطالب در زمان ولی عصر و یا خود اوست؛ ولی مسلمانان سنی باور دارند که حیوان یاد شده، دو شاخ دارد که فاصله بین آنها یک فرسنگ (۶ کیلومتر) می باشد. سر این حیوان مانند گاو، گردنش به شترمرغ، سینه اش به شیر نر شبیه بوده و چشم ها، گوش ها و بال و پرش چنین و چنان است. مفسر قرآن یاد شده، برای رهائی از شرح و تفسیر این آیه نابخردانه و مسخره می افزاید، ولی قول نخست درست می باشد و یا به گفته دیگر این مفسر شیعه قرآن، علی و امام زمان را همان حیوان «دابة الارض» به شمار می آورد. اما، سایر قرآن ها (از جمله قرآن یوسف علی، صفحه ۹۹۷)، تمام کتابهای فرهنگ لغت (از جمله فرهنگ دهخدا، جلد هفتم، صفحه ۱۰۲۳۵)، تفسیرها و نوشتارهای اسلامی که در این فصل شرح آنها

خواهد آمد، همه «دابة» را «حیوان» ترجمه کرده‌اند.

چون مفسر شیعه مذهب نامداری مانند «مهدی الهی قمش‌ای» که قرآن او از معتبرترین قرآن‌های حکومت جمهوری اسلامی ایران، شناخته شده، این کار هنری، یعنی یکی دانستن علی بن ابیطالب و امام زمان با حیوان «دابة الارض» را برای ملایم کردن متون نابخردانه و مسخره قرآن، انجام داده و پذیرش این مَنجَك بازی ابلهانه، کار آسانی نیست؛ از اینرو، تصویر این تفسیر را از صفحه ۲۸۴ آن قرآن به شرح زیر چاپ می‌کنیم:

و هنگامی که وعده عذاب کافران به وقوع پیوندد (و یا زمان انتقام به ظهور قائم فرا رسد) جنبنده‌ای از زمین برانگیزیم که با آنان تکلم کند که مردم به آیات ما (بعد از این) از روی یقین نمی‌گروند (در اخبار امامیه جنبنده‌ای که در این آیه مذکور است «دابة الارض» به رجعت حضرت امیر «ع» در ظهور حضرت قائم یا خود ولی عصر عجل الله تعالی فرجه تفسیر شده اما در اخبار اهل سنت به حیوان عجیبی تفسیر شده که بین دو شاخ یک فرسخست و سرش به گاو و گردنش به شتر مرغ و سینه‌اش به شیر تر و چشم چنان و گوش چنان و یا به مرغی که پرو بالش چنین و چنانست حکایت گردیده و قول اول صحیح است)

به هر روی، قرآن در باره این حیوان، در آیه ۸۲ سوره نمل می‌گوید:

وَلَإِنَّا وَقَعَ الْقَوْلَ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَاهُمُ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَاثِرُونَ بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

و هنگامی که وعده عذاب دادن کافران فرا رسد، حیوانی را از زمین برانگیزیم تا با آنها سخن بگوید، زیرا افراد بشر آیات ما را با یقین باور نمی‌کردند.

«ابن ماجه» و «ابن حنبل» می‌نویسند: «دابة الارض»، از ژرفای زمین بیرون خواهد آمد و گرد و خاک را از روی سرش تکان خواهد داد. جانور یاد شده، انگشتر سلیمان، پسر داود و عصای موسی، پسر عمران را با خود خواهد داشت. مردم از مشاهده او به ترس و وحشت می‌افتند و قصد فرار می‌کنند، ولی به این کار توفیق نمی‌یابند، زیرا اراده الله ایجاب می‌کند که آنها فرار نکنند. آن حیوان با عصای موسی نور ویژه‌ای به چهره مردم می‌اندازد و بینی غیر مسلمانان را داغان می‌کند و روی پیشانی آنها می‌نویسد، «کافر». ولی افراد مسلمان و با ایمان را ستایش می‌کند و روی پیشانی آنها می‌نویسد، «مؤمن». از آن پس، هنگامی که

مسلمانان دور هم گرد می آیند، همانگونه که در پیشانی آنها نوشته شده، یکدیگر را با فرنام «کافر» و یا «مؤمن» می خوانند. جانور یاد شده، قدرت سخن گفتن دارد و با افراد مردم در باره رویداد روز قیامت به گفتگو می پردازد. (ابن حنبل، ابن ماجه)^{۹۰}

«بریده» گفته است: «محمد مرا به مکانی در بیابان در نزدیکی مکه که اطراف آنرا شن فرا گرفته بود، برد و اظهار داشت: > پیش از فرا رسیدن روز قیامت، آن جانور شگفت انگیز از این مکان بر می خیزد.» (ابن ماجه)^{۹۱}

«عبدالله بن عمر» می گوید، حدیثی را از محمد شنیده که آنرا از بر کرده و هیچگاه از یاد نبرده است. حدیث یاد شده حاکی است که محمد گفت: «نخستین نشانه های فرا رسیدن روز قیامت؛ یعنی طلوع خورشید از مغرب و ظهور جانور شگفت انگیز، پیش از ظهر یک روز روی خواهد داد. حال، هر یک از این دو رویداد که نخست به وقوع پیوندد، دیگری بیدرنگ، پس از آن روی خواهد داد.» (مسلم صحیح)^{۹۲}

«ابن کثیر» در کتاب تفسیری که در باره قرآن به رشته نگارش درآورده، نوشته است، پیش از فرا رسیدن روز قیامت و پس از رواج فساد و هرج و مرج و انتشار باورهای زیان آور و گمراه کننده، در روی زمین، جانور غول پیکری از درون زمین سر به در خواهد آورد. در این زمان، افراد مردم از فرمان ها و قوانین و مقررات الله سرپیچی می کنند و به عقاید نادرست و کفرآمیز ایمان می آورند. الله به این جانور فرمان می دهد، با مردم در باره فرا رسیدن روز قیامت سخن بگوید.^{۹۳}

«هوگنز»، بر پایه حدیث های اسلامی می نویسد: «این حیوان هیولا پیکر از درون زمین مکه و یا کوه صنعا برخاست. قد او ۳۰ متر

^{۹۰} Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4061) 2-1351, 1352.

^{۹۱} *Ibid.*, 2/1352.

^{۹۲} Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/202.

^{۹۳} Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 48.

و فروزه جسمی‌اش مجموعه‌ای از فروزه‌های گروهی از حیوانات گوناگون خواهد بود. بدین شرح که دارای سر گاو نر، چشمان خوک اخته، گوش‌های فیل، شاخ‌های گوزن نر، گردن شتر مرغ، سینه شیر، رنگ ببر، پشت گربه، دم قوچ، پاهای شتر و صدای الاغ خواهد بود. این حیوان از اصول تمام دین‌ها آگاه است، بجز اسلام و به‌زبان عربی سخن می‌گوید.^{۹۴}

«خوج» می‌نویسد: «محمد بن عبدالله گفته است که این حیوان غول‌پیکر و شکفت‌انگیز (دابه‌الارض)؛ پشمالو بوده، دارای هیکلی هیولا، پاهای دراز و دم می‌باشد. این حیوان، سه مرتبه پس از طلوع خورشید از مغرب پدیدار می‌شود. مرتبه اول، از منطقه افراد چادر نشین ظهور می‌کند و هیچیک از ساکنان مکه از پدیدار شدن او آگاه نیستند. او، پس از ظهور مرتبه نخست، ناپدید می‌شود. سپس، دوباره پدیدار می‌شود، ولی این مرتبه اهالی مکه از ظهورش آگاه هستند و خبر پدیدار شدنش در سراسر مکه پخش می‌شود. مرتبه سوم، او از گوشه خانه کعبه و مقام ابراهیم پدیدار می‌شود و افرادی که در مسجد بزرگ مکه حضور دارند، همه آمدنش را مشاهده می‌کنند.»^{۹۵}

بازنمود

نوشتارهای مقدس دین‌های گوناگون، پر است از افسانه‌هایی که قهرمانان آنها؛ جن‌ها، دیوها، شیاطین، فرشته‌ها، اشباح و موجودات غول‌پیکر و شکفت‌انگیز زمینی و آبی هستند که قدرت و توانشان به‌اندازه‌ای زیاد است که گاهی اوقات از تخیل افراد بشر نیز فراتر می‌رود.

نکته جالب اینجاست که این موجودات شکفت‌انگیز را تا کنون هیچیک

^{۹۴} Thomas Patrick Hughes, *The Dictionary of Islam* (Lahore, 1964), p. 539.

^{۹۵} Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 48.

از افراد بشر به چشم ندیده و تنها پیامبران آسمانی که با آفریننده جهان در تماس هستند، از وجود این موجودات آگاه بوده و از سوی به اصطلاح آفریننده جهان، افراد بشر را از وجود آنها آگاه ساخته‌اند. ولی، حقیقت آنست که این افسانه‌ها از نوشتارهای یونان و روم باستان به پیامبران آسمانی و نوشتارهای مقدس دین‌های گوناگون به ارث رسیده است. نوشتارهای یونانی‌ها و رومی‌های باستان و نیز متون کتاب‌های مقدس، هر دو نوشته‌اند که این موجودات شکفت‌انگیز، دارای توان‌های بالاتر از عادی هستند، بین خدا و افراد بشر، نقش نوعی پیوندگر را داشته و بین زمین و آسمان بسر می‌برند. «هزئید» Hesoid، از چکامه‌سرایان شهیر سده‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد، در چکامه‌های خود سروده است که افراد بشر در «دوره طلایی»، پس از مرگ به موجودات شبح‌مانندی تبدیل می‌شدند که دارای اندیشه نیک بودند و وظیفه‌شان نگهداری از افراد بشر بود، ولی در دوره‌های بعد، شبح‌های یاد شده، جسم پیدا کردند و برای افراد بشر نوعی ناراحتی به وجود می‌آوردند. سقراط نیز از وجود نوعی «دیو» در زندگی نام برده است.^{۹۶}

پس از جنگ‌های اسکندر مقدونی که در نتیجه آنها، تماس بین ساکنان منطقه مدیترانه، مقدونیه، ایران و هندوستان، گسترش یافت؛ عقیده به وجود موجودات غیر انسان که دارای توان غیر عادی بوده و از نگر بدنی، روانی و مغزی می‌توانند آسیب‌های فراوان به افراد انسان وارد آورند، رواج یافت و به دین یهود و پس از آن به مسیحیت راه یافت.^{۹۷} آیه ۱۷ باب ۳۲ کتاب تثنیه، سخن از دیوهائی می‌راند که مردم آنها را خدا می‌دانستند و برایشان قربانی می‌کردند. اسرائیلی‌ها، پرستش دیوها را از بابلی‌ها یاد گرفتند و این رسم را با قربانی کردن افراد انسان و نیز زنان راکاره (روسپی) در

^{۹۶} *Encyclopedia Americana*, Ed., s.v. "Demonology," by Erika Bourguigno.

^{۹۷} *Ibid.*

پرستشگاه‌های خود برای دیوها انجام می‌دادند.

فرنودسار / امریکانا^{۹۸} می‌نویسد، موجودات شکفت‌انگیزی مانند جن و عفريت که مسلمانان به آنها اعتقاد دارند، از خدایان خرافاتی تازی‌های عربستان پیش از اسلام به شمار می‌رفته که پس از ظهور دین اسلام، وارد باورهای اسلامی شده و حتی قرآن نیز موجودیت آنها را به رسمیت شناخته است.

بدیهی است که این موجودات خرافاتی و سخنان بیهوده، مکتهاست، نه تنها بوسیله انسان‌شناسان به کار نمی‌رود، بلکه حتی در افسانه‌های کودکان نیز کمتر به آنها اشاره می‌شود؛ ولی با کمال شوریختی، هنوز در چگونگی اندیشه‌گری و ایمان افرادی که خود را مسلمان می‌دانند، نقش مهمی را بازی می‌کند و مسلمانان جهان پیرو کتاب و پرستنده مذهبی هستند که بخش مهمی از آنها، این افسانه‌های خردستیز و غیر منطقی تشکیل داده‌اند.

به هر روی، افسانه ظهور جانور غول پیکر پشمالوئی از ژرفای زمین، پیش از فرا رسیدن به اصطلاح، روز قیامت را قرآن، یعنی کتاب مقدس مذهبی آسمانی مسلمانان، آشکارا تأیید کرده و حتی، ظهور این جانور را دلیل راستگوئی الله بر شمرده است. برپایه این افسانه نابخردانه، پیش از فرا رسیدن روز قیامت؛ این موجود شکفت‌انگیز، انگشتر سلیمان پسر داود و عصای موسی پسر عمران را با خود دارد و قادر است با مردم سخن بگوید. این جانور دارای توان شکفت‌انگیزی است که اجازه نمی‌دهد افراد مردم از او بگریزند و او با عصای موسی بینی کافران را داغان می‌کند.

آیا براستی، بازشکافی روانی این جانور شکفت‌انگیزی که بزرگ‌فریگران بیابان‌های عربستان، محمد بن عبدالله از قول الله، افسانه‌اش را سرهم‌بندی کرده چیست؟

برای پاسخ گفتن به این پرسش از روش های نوین روانشناسی برای درمان ناراحتی ها و انحرافات روانی افراد Psycopath و یا «شخصیت های غیر عادی» که در مطالب فصل پنجم از آن سخن گفتیم، یاری می جوئیم. به گونه ای که گفتیم، اگرچه تخیل جانوران شگفت انگیز و هیولائی که دارای توان های بالاتر از عادی هستند، در ادبیات و نوشتارهای جهانیان بدون پیشینه نیست، ولی بدون تردید، هیچیک از داستان نویسان حتی مبالغه گوی دنیا نیز به نوآوری و شرح چنین بیهوده کوئی هائی که نویسندگان اسلامی به ذکر آنها پرداخته اند، خامه آلوده نکرده اند. این نکته بویژه، هنگامی انسان را در ژرفای شگفتی سرگردان می کند که این مطالب نابخردانه را در یک کتاب دینی که آورنده اش ادعا می کند، کلام مستقیم خداست، می خوانیم. آیا چگونه می توان تصوّر کرد، حیوانی از ژرفای زمین سر به درآورد که قد آن سی متر بوده و دارای سر گاو نر، چشمان خوک اخته شده، گوشهای فیل، شاخ های گوزن، گردن شترمرغ، سینه شیر، رنگ ببر، پشت گربه، دم قوچ، پاهای شتر و صدای الاغ باشد. آیا بزرگترین نقاشان و هنرمندان جهان قادرند، با هنر فرجودگر (معجزه آور) خود، چنین جانور شگفت انگیزی را از اندیشه به رسم درآورند؟

در سده گذشته و بویژه دهه های اخیر، دهها آزمایش برای شناختن عوامل روانی تشکیل دهنده شخصیت های غیر عادی و درمان آنها بوسیله دانشمندان و پژوهشگران روانشناسی نوآوری شده که مشهورترین آنها عبارتند از: آزمایش های عملی (Objective Tests) و آزمایش های بازتابی (Projective Tests). با کاربرد این آزمایش ها که یکی از مهمترین آنها آزمایش شخصیتی «مینه زوتا» می باشد، آزمایش شونده، به ۵۵۰ پرسش پاسخ می دهد و برپایه آن، عوامل روانی و شخصیتی او بازشکافی و ارزشیابی می شود.

در آزمایش های بازتابی که مهمترین نمونه آنها آزمایش «رورشاخ»

(Rorschach) می‌باشد، روی ده کارت، قطره‌هایی از مرکب سیاه و رنگی می‌ریزند و سپس هر کارت را از نیمه تا می‌کنند. قطره‌های مرکب به گونه طبیعی تصویرهای ویژه‌ای در دو طرف کارت تا شده با شکل‌های گوناگونی به وجود می‌آورند. سپس، روانشناس، کارت‌ها را یکی یکی به آزمایش شونده نشان می‌دهد و بازتاب ذهنی او را از مشاهده چگونگی نقش رنگ‌ها در تصویر ایجاد شده، حرکات موجود در تصویر و شکل تصویر و اینکه آیا آن تصویر بیشتر به انسان شباهت دارد و یا حیوان و آیا این شباهت به چه نوع انسان و یا حیوانی نزدیکتر است و غیره از آزمایش شونده پرسش می‌کند. سپس، برپایه استانداردهای آن آزمایش، عوامل شخصیتی و در صورت اختلال شخصیت، نوع اختلال روانی فرد آزمایش شونده را تشخیص و آنگاه او را مورد درمان قرار می‌دهد.

سایر روش‌های روانشناسی برای تشخیص ناراحتی‌های روانی و شخصیتی افراد عبارتند از: هنر درمانی، موسیقی درمانی، بازی درمانی و رقص درمانی. بدین شرح که هنرهای فردی شخص مورد آزمایش مانند نقاشی‌های او و یا جزئیات کردار و رفتار او را در هنگام رقصیدن و یا گوش کردن به موسیقی و در مورد کودکان در هنگام بازی کردن، مورد بازشکافی و ارزشیابی روانی قرار می‌دهند و به ناراحتی‌های روانی و شخصیتی آنها پی می‌برند.

با توجه به آنچه که گفتیم، بازشکافی افسانه‌بافی‌های افراد و نوع رویدادهای افسانه و چگونگی اعمال و کردار هنرپیشگان و بازیکنان آنرا در نقش‌های خود، می‌توان از روش‌های مهم و کارساز تشخیص عوامل روانی و شخصیتی آفرینندگان آن افسانه‌ها به شمار آورد.

شخصی که در نهاد خود می‌داند، حتی در رؤیا نیز با موجودی به نام الله، هیچ پیوندی ندارد و از قول او اینهمه دروغ و افسانه به هم می‌بافد و برای نفوذ در مردم و فرمانروائی بر آنها، چنین سخنان دروغ و پوچی را به خورد آنها می‌دهد، بدون تردید از تندرستی مغزی و بهداشت روانی

برخوردار نیست. ما در این بحث به نوشتارهای مفسرین قرآن که آشکارا در قرآن نوشته‌اند، جانور غول پیکری که پیش از فرا رسیدن روز قیامت از درون زمین بیرون می‌آید، دارای دو شاخ است که بین آنها ۶ کیلومتر فاصله بوده و دارای دم و بال و پر است، کاری نداریم؛ ولی آنجا که محمد می‌گوید، هیچکس از دست این حیوان نمی‌تواند فرار کند و او با عصای موسی که در دست دارد، بینی افراد کافر را داغان می‌کند؛ در واقع تمایلات و خواست‌های روانی خود را در ایجاد چنین حیوانی مجسم کرده و میل دارد، خود دارای چنین توان تجاوزگرانه‌ای بوده و بوسیله آن بتواند بر افراد مردم والائی و فرمانروائی کند. حتی آنجا که محمد می‌گوید، هیچکس نمی‌تواند از دست این حیوان فرار کند، در واقع تمایل روانی خود را بروز می‌دهد و حاکی است که در ژرفای روان ناخودآگاه خود، میل دارد، مخالفانش استعداد فرار و رهائی از چنگ او را نداشته و او بتواند، هر کسی را که اراده کند و یا بر خلاف خواست‌های او رفتار کند، داغان نماید.

اگر در دنیا افرادی یافت شوند که چنین سخنان پوچ و بیهوده‌ای، مانند آنچه را که در باره «دابه‌الارض» گفته شد، با ایمان مذهبی خود باور کنند، باید از آنها پرسش کرد؛ آیا در تمام درازای تاریخ جهان، حتی برای یک مرتبه، دیده شده است که افراد عادی مردم بدون اینکه از بیماری ویژه‌ای رنج ببرند، توان بهره‌برداری از اندام‌های بدن خود را نداشته باشند که محمد، این انسان نیرنگ‌باز و جاه‌طلب می‌گوید، افراد مردم قدرت فرار خود را در برابر این حیوان از دست می‌دهند؟ وانگهی، چرا این الله بیچاره و زبان بسته که آلت اراده و قربانی تنی چند از انسان‌های شیاد و ریاکار که خود را پیامبر نامیده‌اند، شده؛ کوچکترین اثری از معجزه خود را در آفرینش این موجودهای شگفت‌انگیز به سایر بندگانش نشان نداده است؟

به هر روی، این حیوان شگفت‌انگیز که به گفته قرآن، کتاب آسمانی

مسلمانان و محمد بن عبدالله، پهنای چهره‌اش، ۶ کیلومتر می‌باشد و قادر به انجام اموری است که تا کنون در تصوّر هیچ فردی از افراد بشر وارد نشده؛ در واقع نمایانگر فروزه‌هایی است که محمد میل دارد، خود دارای آنها باشد، ولی چون از نبود آنها رنج می‌برد، از اینرو آنها را در وجود چنین جانور شکفت‌انگیزی تخیل و ایجاد می‌کند. وجود این حیوان و توان‌های ناب‌خردانه او در حساب روانشناسی، برابر است با تمایلات روانی محمد، منهای قدرت‌های فیزیکی و عملی او.

دابه‌الارض = تمایلات روانی محمد - قدرت‌های فیزیکی او

«مارکی دو ساد» تبهکار مشهوری که واژه انحراف جنسی روانی «سادیسزم» و یا «دگر آزاری» از نام او گرفته شده، توان‌هایی را که میل داشت دارا باشد و از نبود آنها رنج می‌برد و نیز آنچه را که می‌خواست انجام دهد، ولی اصول حقوق و قوانین موجود به او اجازه این کار را نمی‌داد، در داستانی که زیر نام ژوستین و ژولیت و یا زیان پاکلامنی و برکت شرارت، به رشته نگارش درآورد، به قهرمانان داستان خود نسبت داد. نکته جالب اینکه، یکی از اصول روانشناسی و روان‌پزشکی، مبنی بر نزدیکی فروزه‌های نبوغ و جنون در باره هر دوی این افراد (محمد بن عبدالله و مارکی دو ساد)، کاربُرد عملی و راستین دارد. «مارکی دوساد» تمام روش‌هایی را که برای ارتکاب جنایت‌های خود و دستیابی به رضایت جنسی و روانی انجام می‌داد، با نبوغی بدون پیشینه به کار می‌برد و محمد نیز به گونه‌ای که می‌دانیم، در تجاوز به حقوق دیگران و راضی کردن تمایلات روانی‌اش، استاد بود و کردار و رفتار او در این راستا، نبوغ‌گونه می‌نمود.

از دگر سو، عوامل روانی و شخصیت محمد را در راضی کردن تمایلات خودخواهانه و جاه‌طلبانه‌اش، می‌توان در گروه افرادی که به ناراحتی روانی «نارسیسم» Narcism مبتلا هستند، طبقه‌بندی کرد و او را یک «نارسیست» به مفهوم کامل و راستین به شمار آورد. دلیل این

داوری روانی را به شرح زیر می‌توان بازشکافی کرد:

۱- در مطالب فصل سوم این کتاب در صفحه ۵۲ در حدیثی که «ابوهریره» نقل کرده و بوسیله صحیح البخاری و صحیح مسلم نیز تأیید شده است، گفتیم که محمد به پیروانش گفته است، می‌خواهد مطلبی در باره دجال به آنها بگوید که هیچیک از پیامبران پیش از او، نکته یاد شده را برای امت خود ابراز نکرده‌اند. بازشکافی روانی این نکته آنست که محمد کوشش می‌کند، حتی در بین افرادی که پیش از او فرنام پیامبری به خود بسته‌اند، نمونه بوده و خود را بالاتر از آنها قرار دهد.

۲- خودخواهی‌های بیمارگونه محمد تا اندازه‌ای است که حاضر نیست، حتی پس از مرگش نیز زنان قربانی و سوسه‌های هوس‌های نفسانی‌اش را آزاد بگذارد و برپایه آیه ۵۳ سوره احزاب از قول الله می‌گوید، زنان او حتی پس از مرگ وی نیز نباید شوهر اختیار کنند.

۳- فروزه‌ای نیز که محمد به عنوان پیامبر پایانی (آخرالزمان) بر خود بسته، به گونه‌ای که در مطالب فصل سوم همین کتاب گفتیم، یکی دیگر از فرتوذهای خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌های بیمارگونه او می‌باشد. ناراحتی روانی «نارسیسم» تا آن اندازه در این مرد شیاد ریشه دارد که خوشبختانه این دکان ریا و نیرنگ را برای همیشه می‌بندد و ادعا می‌کند، پس از او دیگر مردمفریبان روزگار نمی‌توانند، چنین کسب و کاری پیشه کنند.



به‌تازگی در برنامه‌های عالی آموزشی دانشکده‌های علوم سیاسی دانشگاه‌های پیشرفته جهان، رشته‌ای به وجود آمده که «روانشناسی سیاسی» (Political Psychology) نامیده می‌شود. در این رشته، عوامل روانی شخصیت انسان در کردار و سلوک سیاسی او بررسی و از نگر کارکردها و روش‌های سیاسی، ارزشیابی می‌شود. پایه و هسته این دیدمان آنست که چون اعمال و اقدامات سیاسی افراد بشر در فروزه‌های روانی

آنها ریشه دارد، ازاینرو برای درک کردار و روش های سیاسی کشوری باید به بازشکافی عوامل روانی رهبران سیاسی آنها پرداخت. به گونه کوتاه، «روانشناسی سیاسی» را می توان بررسی و بازشکافی پیوندهای بین عوامل شخصیتی و روانی رهبران سیاسی کشورها و رفتار و کردار آنها دانست.

ای کاش، در راستای اندیشه گری های علمی و پژوهشی بالا، رشته ای نیز به نام «Prophetical Psychology» و یا «روانشناسی پیامبرکاری» در دانشگاهها به وجود می آمد و قربانیان دکان ریا و سالوس این افراد خودخواه و جاه طلب را که از راه خدا و مذهب، برای دستیابی به هدف های سودخواهانه خود پل زده اند، از زندان خرافه زدگی آزاد می ساخت!

پراکنده شدن دودی سیاه در فضا

خدا همیشه با پاهای مخمل پوش وارد می شود، ولی با دست های آهنین حمله می کند.

گفته اسکاتلندی

به گونه ای که در کتاب های با ارزش و مستند تاریخی^{۹۹} آمده است، در جریان دوره دوم جنگ های ایران و روسیه، مجتهد درجه اول شهر تبریز به نام میرفتاح که در آن زمان، جانشین پدرش میرزا یوسف، شده بود؛ برپایه قرارهای خیانت آمیزی که با مقام های روسیه بسته بود، با سایر آخوندهای شهر تبریز، برای تسلیم کردن شهر به سپاهیان روسیه تماس برقرار کرد و آماده وارد کردن آنها به شهر تبریز شد. «حاجی علی عسکر خواجه» یکی از درباریان عباس میرزا که از تیانی آخوندها برای کمک کردن به آنها برای اشغال شهر تبریز آگاه شده بود، کوشش کرد با دادن مبلغی پول به میرفتاح، او را از ارتکاب این خیانت مردمی و میهنی

^{۹۹} نادر میرزا، تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز (تهران: ۱۳۲۳) صفحه های ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶؛ میرزا محمد حسن اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان ناصری، جلد اول (تهران: ۱۲۹۷)، صفحه ۴۰۵؛ رضاقلی هدایت، روضه الصقای ناصری، جلد نهم، صفحه های ۶۷، ۶۷۶-۶۷۴؛ جهانگیر میرزا، تاریخ نو تنظیم از عباس اقبال (تهران: ۱۳۳۷)، صفحه ۸۸؛ ایران در میان طوفان یا شرح زندگی عباس میرزا در جنگ های ایران و روس (تهران: ۱۳۳۷)، صفحه ۲۳۹؛ سپهر لسان الملک، ناسخ التواریخ، جلد اول، صفحه ۲۰۵؛ مینورسکی، تاریخ تبریز، برگردان عبدالعلی کارنگ (تبریز: ۱۳۳۷)، صفحه ۶۹

باز دارد، ولی میرفتاح که برپایه نوشته رضاقلی هدایت در کتاب *روضه الصفای ناصری*^{۱۰۰} از روسها قول گرفته بود، در برابر کمک کردن به آنها برای اشغال شهر تبریز به فرمانداری آذربایجان گمارده شود، به پیشنهاد او گوش نکرد و به کمک خوانین مرند، شهر تبریز را تسلیم سپاهیان روسیه نمود.

رضاقلی هدایت، نویسنده *روضه الصفای*، نوشته است، میرفتاح خود به پیشواز سپاهیان روسی رفت و به آنها خوش آمد گفت و به نام تزار روسیه خطبه خواند و اظهار داشت که تسلیم شهر تبریز به سود مردم این شهر بوده است.^{۱۰۱} روانشاد احمد کسروی^{۱۰۲} نیز در کتاب *زندگانی من* نوشته است، آقا میرفتاح که در هنگام ورود روسها به آذربایجان در سال ۱۲۴۳ هجری قمری، مردم را به پیشواز روسها برده و بدینسان نام او در کتابها مانده، خانه اش در تبریز در محله «أجاق» واقع بود و مردم برای او و خانواده اش نذرهای می کردند و ارمغانها نزد وی می بردند و در هنگام شیوع وبا و دیگر پیش آمدها به دامان او و بازماندگانش دست می یازیدند. در سال ۱۲۸۴ که برای بار دوم بیماری وبا در تبریز شیوع پیدا کرد، مردم به محله «أجاق» محل سکونت میرفتاح رفتند و برای نجات خود از بیماری وبا، پسر او را در کویها و برزنها گردانیدند. ولی، پسر میرفتاح خود به بیماری وبا دچار شد و جان سپرد. پس از مرگ پسر میرفتاح، بین مردم شهر شایع شد که «آقا، برای نجات مردم بلا را به تن خود خرید.» این موضوع سبب شد که ایمان و اعتقاد مردم به خانواده میرفتاح از پیش نیز زیاده تر شود.

دلیل شرح رویداد تاریخی دردآور بالا، تنها انتظار ساده دلانه مردم شهر تبریز از معجزه یک آخوند شیاد، برای نابود کردن بیماری وبا در آن شهر و

^{۱۰۰} رضاقلی هدایت، *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، صفحه ۶۷۵

^{۱۰۱} همان کتاب، صفحه ۶۷۶

^{۱۰۲} احمد کسروی، *زندگانی من* (تهران: ۱۳۲۳)، ۲۴-۲۵

مهمتر از آن، نظر و داوری آنها نسبت به آخوند یاد شده، پس از مرگ پسر او در نتیجه همان بیماری بود.

«سیدنی اسمیت» از اندیشمندان و نویسندگان مشهور سده نوزدهم انگلستان می گوید، تعصب و منطق هیچگاه با یکدیگر جمع نخواهند شد. انسانی که تعصب بر نهاد مغزی اش سایه افکنده باشد، هیچگاه به منطق گوش نخواهد داد و می دانیم که تعصب مذهبی و یا تعصبی که با ایمان ترکیب شده باشد، از ریشه دارترین و سنگی شده ترین تعصبات به شمار می رود. به همین دلیل است که مردم تبریز، هنگامی که می بینند، آخوند شیادی که ادعا می کرد، قادر است، یک بیماری کشنده را از شهر دور کند، پسرش قربانی آن می شود، به جای اینکه با بهره گیری از نیروهای خرد، منطق و درایت خود، به درجه فریگیری و شیادی آن آخوند نابکار پی ببرند، بر عکس با تعصبی که تمام نیروهای خرد آنها را فلج کرده، به یک شیاد حرفه ای مقام والای تقدس می دهند و به نوشته شادروان کسروی می گویند: «آقا، برای نجات مردم بلا را به تن خود خرید.»

خود ما نیز در زبان پویا و پُر بار فارسی گفته ای داریم که می گوید: خرد انسان در چشم های او نهفته شده است. ولی، بی فرهنگ و بینوا، افرادی که نه تنها نیروی خردگرایی برای درک پدیده ها و رویدادها را از دست داده، بلکه به داوری چشمان خود نیز اعتماد ندارند. شوربختانه، ایمانی که از راه فرهنگ موروثی و شرایط محیطی به ما منتقل می شود، هم خرد ما را کرخت و بی اثر می سازد و هم اینکه منطق و درک ما را زیر تأثیر قرار می دهد و آنرا کنترل می کند. به همین مناسبت از آن پس، ما توان خود را برای درک و مشاهده و حتی احساس حقایق از دست می دهیم و آنچه را می بینیم که در پیش در مغز ما فرو شده و آنچه را می شنویم که پیش از آن در گوش هایمان جای داده اند. و این درست بازتابی است که افراد بنیادگرای مذهبی در روبرو شدن با حقایق از خود نشان می دهند و حاضر نیستند، لحظه ای مغز و خرد و درک خود را برای اندیشه گری و

حقیقت یابی در آنچه که در پیش با آنها شرطی شده‌اند، آزاد بگذارند. به هر روی، با توجه به آنچه که گفتیم، آیا مسلمانان مؤمن و بنیادگرا می‌توانند باور کنند، که کتاب دینی آنها، قرآن در باره یکی از رویدادهای روز قیامت که پدیدار شدن دودی سیاه در فضا می‌باشد، چه گفته است؟ متن آیه‌های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان، به این پرسش، به شرح زیر پاسخ می‌دهد.

فَارْقَبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای رسول، منتظر باش تا روزی که دود سیاهی که بسیار آشکار است در آسمان پدید آید که برای مردم عذابی دردناک خواهد بود.

«ابن کثیر»، مشهورترین مفسر قرآن در کتاب تفسیر خود از قرآن از قول حدیث نویس بزرگ «ابن عباس» نوشته است، دود سیاهی که پیش از فرا رسیدن روز قیامت فضا را پر می‌کند، یکی از رویدادهای مهم پیش از روز قیامت است. این دود، در تمام وجود افراد بیدین و منافق نفوذ می‌کند و چشم‌ها و گوش‌های آنها از آن پر می‌شود. ولی، این دود در افراد دیندار، احساس سرما به وجود می‌آورد. این دود سیاه مدت چهل روز و چهل شب در فضا خواهد ماند.^{۱۰۳}

«ابن کثیر»، همچنین از قول «ابن مسعود» نوشته است: «افراد طایفه قریش در آغاز پذیرای اسلام نبودند، از اینرو محمد از الله درخواست کرد همانگونه که برای مردم مصر در مجرای یوسف، هفت سال قحطی مقرر کرد؛ برای افراد طایفه قریش نیز هفت سال قحطی به وجود آورد. الله، دعای محمد را پذیرش کرد و مدت یکسال در میان طایفه قریش قحطی انداخت و این امر آنچنان مردم قریش را با تنگدستی روبرو ساخت که آنها در شرف نابودی قرار گرفتند و مجبور شدند، گوشت حیوانات مرده و استخوان برای رفع گرسنگی بخورند. همچنین، افراد طایفه قریش مشاهده کردند که هاله‌ای مانند دود سیاه، فضای بین زمین و آسمان را پر کرده

¹⁰³ Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 88.

است. هنگامی که افراد قریش با این بلاها روبرو شدند، ابوسفیان نزد محمد آمد و گفت: > یا محمد، تو هنگامی که به رسالت پیامبری برگزیده شدی، به ما فرمان دادی تا با یکدیگر پیوندهای دوستی و نیکو داشته باشیم، ولی اکنون بر اثر دعای تو، افراد طایفه‌ات در شُرَف نابودی قرار گرفته‌اند، بنابراین، به درگاه الله دعا کن تا این عذاب را از ما بگیرد. < سپس، ابن مسعود، آیه‌های ۱۰ تا ۱۵ سوره دخان را به شرح زیر برای مردم خواند.

آیه‌های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان را در بالا ذکر کردیم. آیه‌های ۱۲ تا ۱۵ سوره دخان به شرح زیر می‌باشند:

رَبَّنَا أَكْرِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمُ الذِّكْرُ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَاوِجَتْنِیْ جَنُونُ ﴿۱۴﴾ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿۱۵﴾

مردم می‌گویند: «ای الله، این عذاب را از ما برگردان، زیرا ما براستی از دینداران و مسلمانان راستین هستیم.» ولی، چگونه لایه آنها می‌تواند در بارگاه الهی مورد پذیرش قرار بگیرد، زیرا هر اندازه که پیش از آن محمد از این نشانه‌ها و رویدادها برایشان سخن می‌گفت، آنها پاسخ می‌دادند: «این مرد دیوانه و جن‌زده شده و قرآن را به او آموخته‌اند.» البته، برای زمان اندکی ما آن عذاب را برمی‌داریم، ولی بازهم آنها به کفر خود باز می‌گردند.

«ابن کثیر»^{۱۰۴} ادامه می‌دهد: «ابن مسعود پرسش کرد: > آیا هنگامی که این افراد به کفر خود باز می‌گردند، از مجازات شدن در دنیای بعد آزاد خواهند شد؟ < پاسخ این پرسش را آیه ۱۶ سوره دخان به شرح زیر داده است:

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْقِمُونَ

آنگاه بزرگ ما آنها را به سختی خواهیم انداخت و از آنها انتقام خواهیم کشید. و آیه ۷۷ سوره فرقان در این باره می‌گوید: ...

فَقَدْ كَذَبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

شما کافران آیات الله را انکار کردید و به مجازات آن گرفتار خواهید شد .
صحیح البخاری در کتاب حدیث های خود ذکر کرده است که
پیش از روز قیامت ، آتشی نیز از جهت عدن (یمن) منفجر خواهد
شد و مردم را به یک سو خواهد راند و در یک نقطه گرد خواهد
آورد و هر کسی که در برابر آن آتش مقاومت کند و به جهتی که
آتش او را می راند ، حرکت نکند و یا از دیگران عقب بماند ،
بوسیله شعله های آتش بلعیده خواهد شد .

بازنمود

آنچه که در مطالب این فصل گفته شد ، برگردان فارسی و تفسیر آیه های
۱۰ تا ۱۶ سوره دخان کتاب قرآن به نوشته مشهورترین حدیث نویسان تازی
است که نام آنها برده شد . آیا حتی یک کودک عقب افتاده می تواند ،
خریدار چنین بیهوده گوئی های خردآزار باشد ؟ شاید پاسخ این باشد که
اگر یک کودک عقب افتاده نتواند این افسانه های خردآزار را باور کند ، ولی
بدون تردید آن شهروند های گران ارج تبریزی که باور داشتند ، پسر میرفتاح
می تواند با برکت تقدس آخوندی خود شهر را از بلای مرگ آور و با نجات
دهد ، نه تنها این افسانه ها را باور می کنند ، بلکه آنها را در ژرفای سینه
خود به عنوان اصول مقدس می سپارند ، زیرا دریچه خرد و درایت خود را
بروی آنچه که به ایمان دینی آنها وابستگی دارد ، قفل کرده اند .

تردید نیست ، در زمانی که محمد بن عبدالله ، ۲۳ سال زندگی ریاکارانه ،
ناجوانمردانه و تبه کارانه اش را پشت سر گذاشت ، اسلام آنچنان که باید و
شاید جایی در دنیا باز نکرده بود و هرگاه به سبب خونریزی های ابوبکر و
عمر نبود ، اسلام با محمد به گور رفته بود ؛ ولی افرادی مانند ابوبکر ، عمر
و سایر رهبران خونخوار اسلام و فقها و حدیث نویسان مزدوری مانند
غزالی ، ابن کثیر ، صحیح مسلم صحیح البخاری ، مجلسی و غیره بودند که

برای پیشبرد سودهای شخصی خود، این کیش بیهوده و ناانسانی را بزرگ کردند و از آن اسلام خرافاتی امروز را به وجود آوردند. نوشتارهای تاریخی آشکارا می گویند، گروه نخست، این کار را با خونریزی های وحشیانه و گروه دوم، با افسانه سرائی انجام دادند.

نویسنده این کتاب، تاریخ طبری، ابن هشام، کتاب الاغانی، تاریخ فخری، زمخشری و سایر کتاب های مهم تاریخ اسلام را از ابتدا تا انتها خوانده ام، نکته ای که «ابن کثیر» در شرح بالا در باره قحطی در مکه ذکر کرده، در هیچیک از کتاب های تاریخ تازی و غیر تازی ندیده ام. مردم قریش در مدت ۲۳ سالی که محمد به پیامبرشاهی، قتل و غارت و راهزنی اشتغال داشت، هیچگاه به قحطی دچار نشدند و در هیچ زمانی دود سیاهی فضای مکه را در تمام درازای تاریخ پر نکرده است. این افسانه های بیهوده و بی پایه را نخست خود محمد به وجود آورد تا تازی ها را با نیرنگ و فریب به وحشت بیندازد و آنها را دور خود جمع کند و سپس، گروهی ملأها، شیخ های مفتخوار و انگلی اجتماع برای سود شخصی خود، این افسانه ها را سر هم کردند و ما امروز آنها را اصول دین و ایمان خود قرار داده و حاضر نیستیم، خرد و شرف انسانی خود را از بند این بیهوده گوئی های گروهی افراد خودخواه، جاه طلب، حيله گر و انسان ستیز نجات دهیم.

جنگ با رومی‌ها

مذهب، دختر ترس و امید است که به افراد نادان، نادانسته‌ها را آموزش می‌دهد.

Ambrose Bierce

برپایه گفته‌های تکراری محمد و حدیث‌هایی که از سوی حدیث‌نویسان اسلامی پی در پی ذکر شده است، یکی از نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت جنگ با رومی‌ها می‌باشد. پیش از اینکه ما اینهمه پریشان‌گویی‌هایی را که از مغزهای تبه‌کارانه گروهی افراد پشت‌هم‌انداز و فریبگر تراوش کرده و به‌هذیان‌ها و اوهام نابجا و نادرست افراد بیمار شباهتی کامل دارد، ارزشیابی کنیم، بی‌مناسبت نیست، به حدیث‌های اسلامی در این باره که بیشتر آنها از حدیث‌های «ابن کثیر» برداشت شده، نگاهی بیفکنیم.

«ابن کثیر»^{۱۰۵} از قول صحیح البخاری نوشته است، یکی از نشانه‌های روز قیامت جنگ با رومی‌هاست. مسلمانان با رومی‌ها در جنگی درگیر خواهند شد و آنها را شکست خواهند داد و قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد. پس از این رویداد، دجال ظهور خواهد کرد و آنگاه عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و در هنگام نماز بامداد، در مناره سفیدی در خاور شهر دمشق ظاهر خواهد شد.

¹⁰⁵ Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 36.

«ذو مخمر» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «شما با رومی‌ها یک پیمان صلح می‌بندید و به اتفاق آنها به دشمنی در آنسوی مرزهای روم حمله می‌کنید و آن کشور را شکست می‌دهید و غنائم بسیاری به دست می‌آورید. سپس، شما در چراگاهی که در روی یک تپه قرار دارد، خیمه می‌زنید. آنگاه، یک رومی در آنجا صلیبی برخواهد افراشت و خواهد گفت: < زنده باد صلیب مسیح. > در این زمان، یکی از مسلمانان به سوی او خواهد رفت و ویرا خواهد کشت. در نتیجه این رویداد، رومی‌ها پیمان خود را با شما خواهند شکست و بین شما و آنها جنگ روی خواهد داد. آنها لشگری برای رویارویی با شما گرد خواهند آورد و با ۸۰ پرچم که در زیر هر پرچمی ۱۰/۰۰۰ نفر سرباز وجود دارد، با شما نبرد خواهند کرد.» (احمد بن حنبل، ابوداود، ابن ماجه)^{۱۰۶}

«یاسر بن جابر» گفته است: «زمانی طوفان سرخی در شهر کوفه به وجود آمد. مردی نزد عبدالله بن مسعود آمد و از او پرسش کرد، آیا روز قیامت آغاز شده است؟ عبدالله بن مسعود پاسخ داد، روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر زمانی که مردم از تقسیم میراث خود سرباز می‌زنند و غنائم نیز برای آنها ارزش خود را از دست خواهد داد. سپس، در حالیکه به سمت سوریه اشاره می‌کرد، ادامه داد، یکی از دشمنان مسلمانان بر ضد مسلمانان و مسلمانان بر ضد او به گردآوری سرباز مشغول خواهند شد. من از او پرسش کردم، آیا منظور شما از چنین دشمنی رومی‌ها هستند؟ او به پرسش من پاسخ مثبت داد و افزود، سرانجام، بین دو طرف جنگ سختی روی خواهد داد. مسلمانان به بهای مرگ خود در جنگ یاد شده، نبرد خواهند کرد و بدون پیروزی از میدان جنگ باز نخواهند گشت. تنها تاریکی شب است که جنگ را متوقف خواهد کرد. هر دو طرف

¹⁰⁶ Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 9104; Abu Dawud, *Kitab al-Malahim* (Hadith 4271), 11/397/399.; Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4089), 2/1369.

جنگ کشته‌های زیادی خواهند داد و بدون پیروزی از میدان جنگ بازگشت می‌کنند. در روز چهارم جنگ، مسلمانان به میدان جنگ باز می‌گردند و الله به آنها کمک خواهد کرد تا دشمن را تار و مار کنند. جنگ بین مسلمانان و رومی‌ها به اندازه‌ای شدید و بدون پیشینه خواهد بود که هرگاه پرنده‌ای از میدان جنگ گذر کند، نخواهد توانست جان سالم به در ببرد. در نتیجه این جنگ از یک خانواده یکصد نفری تنها یک نفر زنده خواهد ماند. بدین ترتیب، هیچکس نخواهد توانست از غنائم بهره ببرد و یا اینکه به تقسیم میراث خود پردازد. در گرما گرم این جنگ شدید بلای دیگری روی خواهد داد. بدین شرح که فریاد وحشتناکی شنیده خواهد شد و به دنبال آن، دجال ظهور خواهد کرد و فرزندان شما را در ترس و وحشت فرو خواهد برد. آنها هر چه که در دست دارند، می‌اندازند و ده نفر اسب سوار برای رویارویی با دجال، تدارک می‌بینند. محمد گفته است، او نام این ده نفر اسب سوار و نام پدران آنها و رنگ اسب‌های آنها را نیز می‌داند. این ده نفر، در آن روز، بهترین اسب سواران روی زمین هستند.» (احمد بن حنبل، صحیح مسلم)^{۱۰۷}

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، رومی‌ها در <الاعمش> و یا <دبیق> خیمه می‌زنند. در این هنگام، ارتشی که از بهترین سربازان روی زمین در آن زمان تشکیل شده است، از مدینه خواهد آمد و با آنها روبرو خواهد شد. هنگامی که ارتش مسلمانان آرایش جنگی می‌گیرند، رومی‌ها می‌گویند: <بین ما و افرادی که از ارتش ما اسیر گرفتند، نایستید و بگذارید ما با آنها نبرد کنیم>. مسلمانان پاسخ می‌دهند: <این کار امکان ندارد>. به الله سوگند می‌خوریم که ما هیچگاه از شما و برادرانمان دور نخواهیم شد>. سپس، بین دو طرف جنگ در خواهد گرفت. یک سؤم ارتش مسلمانان فرار خواهند کرد که الله آنها را هیچگاه نخواهد بخشید و یک سؤم کشته

¹⁰⁷ Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/177, 178; Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 9104.

خواهند شد که در نظر الله از بهترین شهدا به شمار خواهند رفت. یک سؤم باقیمانده از ارتش مسلمانان به جنگ ادامه می دهند و پیروز می شوند و قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد. این افراد هیچگاه بوسیله الله مورد آزمایش قرار نخواهند گرفت و هیچ عذاب و یا بلائی بر آنها وارد نخواهد شد. هنگامی که سربازان پیروز اسلام، شمشیرهای خود را به درخت های زیتون آویزان می کنند و سرگرم تقسیم غنائم بین خود می شوند، شیطان فریاد می زند: > دَجَال وارد خانه های شما شده و جای شما را در خانواده هایان پر کرده است. < سربازان اسلام با شتاب به سوی خانه های خود می روند ولی مشاهده می کنند که سخنان شیطان دروغ بوده است. هنگامی که آنها وارد سوریه می شوند، دَجَال ظهور می کند و در هنگام نماز، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود می آید و نماز را پیشوائی می نماید. هنگامی که دشمن الله، (یعنی دَجَال)، عیسی را مشاهده می کند، مانند نمکی که در آب بیفتد، به نابودی می گراید و سرانجام، الله جانش را خواهد گرفت.» (صحیح مسلم)^{۱۰۸}

محمد گفته است: «روز قیامت زمانی فرا خواهد رسید که پیش از آن مسلمان ها موفق شده اند، مرزهای جغرافیائی خود را تا Bula گسترش دهند.» سپس، محمد رو به علی می کند و به او می گوید: «تو یکی از افرادی هستی که در برابر رومی ها جنگ خواهی کرد، ولی مردم حجاز که از بهترین مسلمان ها هستند با گفتن تسبیح (سبحان الله) و تکبیر (الله اکبر)، قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد و غنائم زیادی که تا آن زمان بدون پیشینه است، بهره آنها خواهد شد. پس از پایان جنگ، مسلمانان با سپرهایشان غنائم را بین یکدیگر بخش خواهند کرد. در این هنگام، فردی خواهد آمد و خواهد گفت، دَجَال در سرزمین شما ظهور کرده است، ولی این گفته، دروغی بیش نخواهد بود. آنهایی که گفته این فرد را پذیرش می کنند و کسانی که آنرا نادیده می گیرند، هر دو گروه تأسف

خواهند خورد.» (ابن ماجه)^{۱۰۹}

«نافع بن عتبّه» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «شما به شهرهای گوناگون عربستان حمله و آنرا تسخیر خواهید کرد. سپس، به ایران و روم حمله می کنید و الله شما را کمک خواهد کرد تا آنها را اشغال کنید و آنگاه با کمک الله، دجال را نیز از پای درخواهید آورد.» (مسلم صحیح)^{۱۱۰}

«مصطفیٰ القریشی» زمانی به «عمر بن العاص» گفت: «من از محمد شنیدم که گفت: > روز قیامت، زمانی به وقوع خواهد پیوست که رومی ها در اکثریت باشند.< عمروالعاص به القریشی، اظهار داشت: >آنچه که تو می گوئی حقیقت دارد، زیرا رومی ها دارای چهار فروزه نیکو هستند. نخست اینکه، آنها بیش از سایر ملّت ها می توانند، هر بلا و عذابی را تحمل کنند. دوم اینکه، رومی ها به آسانی هر بلائی را پشت سر می گذارند. سوم اینکه پس از اینکه بلاها را پشت سر گذاشتند، بیدرنگ به جنگ باز می گردند. چهارم اینکه، بیش از سایر ملّت ها به افراد تهیدست، ناتوان و یتیم کمک می کنند. آنها فروزه پنجمی نیز دارند که بسیار نیکو و شایسته بوده و عبارت از اینست که اجازه نمی دهند، پادشاهان نسبت به آنها ستمگری کنند.»^{۱۱۱}

«الحیثمی» و ابن ماجه، حدیث بالا را از قول محمد تکرار کرده و افزوده اند، مسلمانان آگاهی پیدا می کنند که دجال در «ایلیا» ظهور کرده و بر آن می شوند که به آن شهر بروند تا اگر دجال در آن شهر وجود دارد، او را از بین بردارند و اگر خبر ظهور او دروغ بوده، به شهر و خانواده خود بازگشت کنند.^{۱۱۲}

¹⁰⁹ Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4094), 2-1370.

¹¹⁰ Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah*, 8-178; Ibn Majah, *Bab al-Malahim* (Hadith 40910), 2-1380.

¹¹¹ Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/176.

¹¹² Al-Haythami, *Majma' al-awa'id*, Ibn Majah, 7/248.

«معاذ بن جَبَّار» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «پس از انهدام یثرب (مدینه) در جریان فرا رسیدن روز قیامت، جنگ سختی روی خواهد داد و در نتیجه آن بیت المقدس در اورشلیم ویران خواهد شد. پس از آن قسطنطنیه به دست مسلمانان خواهد افتاد و آنگاه دَجَّال ظهور خواهد کرد.» سپس، محمد دستش را روی شانه یکی از حاضرین گذاشت و ادامه داد: «حقیقت رویداد این اتفاقات به همان اندازه واقعیت دارد که اکنون من و تو در این دنیا وجود داریم و با یکدیگر سخن می‌گوئیم.»^{۱۱۳}

شهر مدینه، به گونه کامل پیش از ظهور دَجَّال ویران نخواهد شد، ولی سایر حدیث‌های معتبر گفته‌اند، در پایان کار منهدم خواهد شد. دلیل انهدام شهر مدینه، ویران شدن بیت المقدس در اورشلیم است. دَجَّال کوشش می‌کند وارد مدینه شود، ولی گروهی از فرشتگانی که شمشیرهای برهنه در دست دارند، او را محاصره می‌کنند و از ورود وی به مدینه جلوگیری می‌نمایند.^{۱۱۴}

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که شهر مدینه پیوسته از هر بلا و مصیبتی در امان خواهد بود و نه دَجَّال می‌تواند به آن شهر گام گذارد و نه اینکه فتنه دیگری قادر است در آن نفوذ کند. (صحیح البخاری).^{۱۱۵}

«مشکات المصابیح» می‌نویسد، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق، در جنگی با یونانی‌ها و رومی‌ها درگیر خواهند شد و هرچه تلاش می‌کنند به زور اسلحه بر دشمن پیروز شوند، این کار ممکن نمی‌شود تا اینکه آنها فریادهای لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اللَّهُ أَكْبَرُ سر

¹¹³ Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 39.

¹¹⁴ Abu Dawud, *Kitab al-Malahim* (Hadith 4273), 11/400, 401.

¹¹⁵ Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Fitan*, 9/76.

می دهند. با بلند شدن این فریادها، ناگهان دیوارهای قسطنطنیه فرو می ریزد و مسلمانان بر دشمن پیروز می شوند. پس از آن، مسلمانان پیروز با شادی مشغول تقسیم کردن غنیمت های جنگ بین خود می شوند، ولی ناگهان خبر ظهور دجال به آنها می رسد و از اینرو، آنها غنیمت های جنگ را ترک می کنند و به شهرهای خود باز می گردند.^{۱۱۶}

بازنمردود

روزی نویسنده این کتاب با راه آهن از شهر واشینگتن، دی، سی، به مقصد نیویورک در حرکت بودم. در میانه های راه ترن در ایستگاه شهر بالتیمور برای پیاده و سوار کردن مسافران خود توقف کرد. یکی از مسافرانی که وارد ترن شد، به سوی صندلی خالی کنار من آمد و بدون اینکه درودی بگوید، از من پرسش کرد: «آیا این صندلی آزاد است و یا کسی روی آن می نشیند؟» من نخست به او درود گفتم و سپس پاسخ دادم که آن صندلی آزاد است و او می تواند از آن استفاده کند. او یک چمدان و یک کیف بزرگ با خود حمل می کرد. چمدانش را در قفسه بالای صندلی ها جای داد و در کنار من نشست. به نظر می رسید که او باید سال های پایان دهه شصت سالگی و یا سال های آغاز دهه هفتاد سالگی اش را بگذراند. من سرم را روی کتابی که پیش از آمدن او مشغول خواندنش بودم، انداختم و برای چند لحظه در پهنه مغزم در باره همنشین مسافرت خود به اندیشه فرو رفتم.

چهره این مرد و لهجه اش نشان می داد که او امریکائی نیست و من از چند جمله ای که با او سخن دادوستد کردم، گمان بردم که او باید عرب باشد. پس از چند لحظه او یک جعبه شوکولات از جیبش بیرون آورد و پیش از اینکه خود از آن استفاده کند، به من تعارف کرد. من از اینکه شوکولات نمی خورم، پوزشخواهی کردم. این عمل او آغازگر گفت و شنود بین من و او شد. از من پرسش کرد، آیا در حال یک مسافرت تفریحی

¹¹⁶ Al-Baghavi (Al-Farra'), Mishkat Al-Masabih, 4 vol., trans. James Robson, vol. 3, book 26 (Lahore, Kashmiri Bazar, 1964).

هستم و یا اینکه این مسافرت با شغلم وابستگی دارد؟ من به پرسش او پاسخ دادم و در ادامه گفت و شنود، او توضیح داد که شهروند کشور مصر می باشد و در دانشگاه الازهر در قاهره به تدریس تاریخ اسلام اشتغال دارد. چون سال جاری با مرخصی سالیانه دانشگاهی او (Sabbatical year) همزمان است، از اینرو، او هم برای دیدار فرزندش که در دانشگاه «جورج تاون» در شهر واشینگتن، دی، سی، به تحصیل اشتغال دارد و هم برادرش که در شهر بالتیمور بسر می برد و نیز برخی پژوهش های علمی و دانشگاهی به امریکا آمده است. اکنون، پس از دیدار فرزند و گذراندن مدتی چند با برادرش، در پایان مدت اقامت ششماهه اش در امریکا عازم نیویورک است تا از آنجا به کشورش بازگشت کند.

من از اینکه با یک استاد دانشگاه، آنهم در رشته تاریخ اسلام، فرصت گفت و شنود پیدا کرده بودم، برآستی بیش از اینکه شادی همنشینی با یک بانوی زیبا بهره ام، می شد، احساس خوش زمانی کردم و در حالیکه برایش شرح دادم که من هم در امریکا به تدریس اشتغال دارم و از مخالفان سرسخت حکومت ملّائی در ایران هستم، از وی پرسش کردم: «با توجه به دانش گسترده ای که شما در جایگاه یک استاد تاریخ اسلام دارید، عقیده تان در باره اسلامی که آخوندهای شیعه گری در ایران پیاده کرده اند، چیست؟» او، پاسخ داد: «آنها گروهی ملّای فرصت طلب هستند که اسلام را وسیله و بهانه فرمانروائی بر آن کشور قرار داده اند، ولی در حقیقت اسلامی که آنها خود را نماینده آن می دانند با اسلام راستین بسیار تفاوت دارد.» سپس، عقیده او را در باره یگانگی دین و حکومت پرسش کردم. پاسخ داد، او به آنچه که در قرآن آمده عقیده و ایمان دارد و با آنچه که در دنیا به نام اسلام انجام می شود و با قرآن برابری ندارد، مخالف است.

از او پرسش کردم: «آیا در قرآن دین و حکومت با یکدیگر ترکیب شده و یا اینکه از یکدیگر جدا به شمار رفته اند؟» پاسخ داد: «خود

شما می‌دانید که حکومت و دین در اسلام دو روی یک سکه بوده و نهاد این دین جدائی آنها را از یکدیگر اجازه نخواهد داد.»

پرسش کردم: «آیا به عقیده شما که دانشمند تاریخ اسلام و استاد این رشته هستید، دیدمان یکی بودن دین و سیاست با اصول حقوق بشر و علوم سیاسی جهان امروز سازگاری دارد؟» پاسخ داد: «این موضوع به فرهنگ و شناسه ملت‌ها و چگونگی ژئوپلیتیک مناطق گوناگون دنیا بستگی دارد. از < سولون > قانونگذار شهیر یونانی سده ششم پیش از میلاد پرسش کردند: < بهترین نوع از انواع گوناگون حکومت‌های جهان کدام است؟ > پاسخ داد: < نخست به من بگوئید برای چه ملت و چه زمانی تا بتوانم به شما پاسخ بدهم. > بدیهی است که اگر فرض کنیم، مردم فنلاند، زمانی بخواهند به اسلام گردن نهند، نمی‌توان حکومت را آنچنان که در کشور افغانستان با دین ترکیب و یکی شده به آنها تحمیل کرد.»

از چند پرسش و پاسخ یاد شده در بالا درک کردم که گویا دستیابی به علم و دانش در چگونگی اندیشه‌گری این پرفسور دانشگاه یک کشور اسلامی اثری به جای نگذاشته و او باید از مسلمانان جزمی و بنیادگرا باشد. آنگاه از او پرسش کردم، آیا عقیده‌اش در باره مجازات‌هایی که در قرآن آمده، از قبیل بریدن دست و پا و مقرّرات قصاص، چند زنی و آنهمه سخنانی که قرآن در باره دانش ستاره‌شناسی گفته و همه آنها بوسیله دانش پیشرفته امروز مردود شده‌اند، چیست؟ بدون اینکه به این پرسش پاسخی بدهد، پرسش کرد: «آیا شما مسلمان هستید؟» پاسخ دادم: «من در جایگاه یک فرد انسانگرایی که عقیده به جدائی دین از سیاست و حکومت (human secularist) دارد، بر این باورم که بشر بوسیله دین نمی‌تواند انسان شود، ولی بوسیله انسانیت می‌تواند دیندار و مذهبی باشد. وانگهی، من یک فرد henotheist هستم و سرانجام، اینکه به این گفته ویکتور هوگو باور دارم که می‌گوید، کسی که علم و هنر دارد، مذهب هم خواهد

داشت، ولی بگذارید کسی که هیچیک از این دو را ندارد مذهبی باشد.»
 در حالیکه او کوشش می‌کرد، خونسردی خود را نگهداری کند و
 دانشمندانه‌وار با من برخورد نماید، با لبخندی که از رنجش درونی‌اش
 بی‌نشان نبود، اظهار داشت: «بنابراین، شما بهتر است خود را نوآور
 مکتب جدیدی در الهیات و متافیزیک بدانید.»

به او گفتم، هرگاه وی بتواند با آزاداندیشی و بدون اینکه اجازه دهد،
 موضوع بحث، احساسات دینی‌اش را برانگیزد و یا سبب رنجش او شود،
 ما می‌توانیم در این راستا گفت و شنود پویا و سازنده‌ای با یکدیگر داشته
 باشیم؛ در غیر آنصورت با غایت احترامی که برایش قائل هستم، پیشنهاد
 می‌کنم، موضوع گفتگو و بحث را تغییر دهیم.

با شور و گرمی و فروتنی ویژه‌ای گفت، در حالیکه او یک استاد
 دانشگاه و آموزشگراست، ولی پیوسته در پی آموختن بیشتر بوده و از
 درگیز شدن در هر بحث منطقی و پویائی بهره و شادی برخوردار گرفت.
 با شنیدن این موضوع، نظرش را ستایش کردم و کتابی را که زیر فرنام
The Signs before the Day of Judgement (نشانه‌های پیش از فرا رسیدن
 روز قیامت) بوسیله «ابن کثیر» نوشته شده و «هُدَا خَطَاب» آنرا به زبان
 انگلیسی برگردان کرده، از کیف خود درآوردم و به‌وی اظهار داشتم: «آیا
 شما این کتاب را خوانده‌اید؟» کتاب را از من گرفت و پس از اینکه،
 به‌رو و پشت جلد آن نگاهی افکند، پاسخ داد: «هم اصل این کتاب را
 به زبان عربی خوانده‌ام و هم اینکه به سایر نوشته‌های ابن کثیر آشنائی کامل
 دارم.» از او پرسش کردم: «آیا با مطالبی که او در این کتاب نوشته،
 موافقت دارید؟» پاسخ داد: «مطلبی در آن ندیده‌ام که بتوانم با آن
 مخالفت ورزم.» با ادب و احترامی که باید اعتراف کنم، براستی رشوه‌ای
 بود که برای تشویق او به ادامه بحث، به‌وی پرداختم، فصل نهم آن کتاب
 را در صفحه ۳۶ که در باره جنگ با رومی‌ها، به عنوان یکی از نشانه‌های
 روز قیامت سخن می‌گوید، باز کردم و اظهار داشتم: «درخواست دارم

به مطالب این فصل در باره جنگ با رومی ها، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، نگاه کنید و ببینید، آیا با آنچه که در این باره نوشته شده، موافقت دارید یا نه؟» پس از چند لحظه که رویه های آنرا از نظر گذرانید، پاسخ داد: «در پیش به شما گفتم که من اصل این کتاب را به زبان عربی خوانده ام.» پرسش کردم: «و آیا با مطالب آن موافقت دارید؟»

لحظه ای سکوت کرد و سپس در حالیکه تلاش می کرد با یک لبخند ساختگی، نفرت خود را از پرسش من بپوشاند، به جای پاسخ مستقیم به پرسش من، مطلبی بر زبان آورد که امروز بین برخی از روشنفکران و یا به اصطلاح، ایرانیان ملی مذهبی، به شکل یک گفته کلیشه ای درآمده است. بدین شرح که او اظهار داشت: «من فکر می کنم شما به سبب آزدگی از روش حکومت ملایانی که بر کشورتان فرمانروائی می کنند، اسلام را با روش حکومتی آنها اشتباه کرده و فکر می کنید، آنها اصول و احکام اسلام راستین را اجرا می کنند و به گفته دیگر، گویا شما اسلام را در روش و کردار حکومتی ملایان در کشورتان می بینید. در حالیکه حقیقت چنین نیست و شما کمتر یک کشور مسلمان و یا یک فقیه اسلامی را می توانید پیدا کنید که با شیوه حکومتی این افراد در ایران موافق باشد.»

پاسخ دادم «جناب پرفسور با کمال فروتنی درخواست دارم، مهر ورزیده، شهروندی ارادتمند و وجود ملایان در ایران و غیره را فراموش کرده و اگرچه هر واژه و جمله ای از این کتاب برای من جای بحث و گفتگو دارد، ولی اجازه فرمائید، تنها درباره درونمایه فصل نهم آن با یکدیگر گفتگو کنیم.» پرسش کرد: «شما در باره کدامیک از مطالب آن اشکال دارید؟»

پاسخ دادم: «درباره تمام مطالب آن؛ ولی با اجازه شما، به چند مورد آن اشاره می کنم.» و ادامه دادم: «مطالب این کتاب می گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، مسلمان ها و رومی ها در جنگی درگیر می شوند؛

عیسی مسیح از مناره سفیدی در دمشق ظهور می کند؛ رومی ها در جریان جنگ، در چراگاهی خیمه می زنند؛ دجال ظهور می کند؛ مسلمانان از غنیمت های جنگ صرف نظر می کنند؛ ده اسب سوار به دجال حمله می کنند؛ عیسی مسیح دجال را می کشد؛ بیت المقدس در اورشلیم ویران می شود و سرانجام، مسلمانان با شعارهای لا اله الا الله و الله اکبر بر رومی ها پیروز می شوند و قسطنطنیه را تسخیر می کنند. به عقیده شما در دنیای امروز ما که به سوی جهانی شدن پیش می رود، آیا کشورهای روم و یا قسطنطنیه ای در دنیا وجود دارند؟ آیا به فرض ایجاد جنگ بین دو کشور، در شرایط جهان امروز، خیمه زدن نیروهای جنگی در چراگاه مفهومی دارد؟ آیا خرد انسان می تواند باور کند، موجودی به نام دجال ظهور کند و بر الاغی سوار باشد که بین دو گوش او ۲۵ متر فاصله باشد؟ آیا فکر نمی کنید که اینهمه افسانه های خردآزار، فرآورده مغزهای یک فرهنگ بیابانی ۱۴۰۰ سال پیش که ملت و کشور شما را نیز قربانی سوده های قومی خود کردند، باشد؟»

در حالیکه، پرفسور در تمام ملتی که من این سخنان را ادا می کردم با لبخند ساختگی اش که بدون تردید، نفرتی روانفرسا، زیرینای آنرا پر کرده بود، خیره به من نگاه می کرد، به سخن آمد و اظهار داشت: «مطالبی که شما به آنها اشاره کردید، همه حدیث هستند و من در آغاز به شما گفتم، من تنها به آنچه که در قرآن آمده است، عقیده دارم. این گفته ها همه حدیث اند و به قرآن وابستگی ندارند.»

اظهار داشتم: «بسیار خوب، پس اجازه بدهید، به مطالب قرآن پردازیم. مگر قرآن در آیه ۸۲ سوره نمل، نمی گوید که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، حیوان هیولایی که به نام «دابه الارض» از ژرفای زمین ظهور خواهد کرد؟ آیا آیه های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان قرآن نمی گویند که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، دود سیاهی فضا را پر خواهد نمود؟ آیا مگر نه اینست که مفسرین مشهور قرآن، آیه ۱۵۸ سوره انعام را طلوع

خورشید از مغرب که یکی از نشانه‌های روز قیامت است، تفسیر کرده‌اند؟ و آیا آیه‌های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف، آشکارا از ظهور یاجوج و ماجوج، پیش از فرا رسیدن روز قیامت سخن نمی‌گویند؟ در حال حاضر از بحث درباره سایر مطالب قرآن چشم می‌پوشیم، ولی درباره متون آشکار این آیه‌ها در قرآن چه می‌فرمائید؟»

پرسشهای من آنچنان احساسات شرطی شده آقای پرفسور را برانگیخته بود که دیگر از آن لبخند ساختگی نیز در چهره‌اش نشانی دیده نمی‌شد؛ بلکه گوئی با نگاه‌های نفرت آلوده‌اش، می‌خواست، زبان و مغزی را که به آفرینش و ادای این سخنان می‌پردازد، از ریشه درآورد. در حالیکه با ناشکیبائی در شنیدن پاسخ او سکوت کرده بودم، پس از چند لحظه با صدای خلجان‌آوری که حاکی از جابجائی احساسات کوفته شده‌اش بود، آب پاکی را روی دست‌هایم ریخت و پاسخ داد: «اگر کسی خود را مسلمان می‌داند و به اسلام اعتقاد دارد، باید همه این مطالب را نیز پذیرا باشد، زیرا هیچ دینی به پیروانش اجازه نمی‌دهد، نسبت به اصول و احکام آن، ایمان مشروط داشته باشد و هرگاه فردی بخواهد، اصول و آموزش‌ها و دستورهای دینی‌اش را زیر پرسش ببرد، بهتر است نخست از ادعای پیروی از آن دین دست بردارد.»

به او گفتم: «جناب پرفسور، امیدوارم این سخن من برای شما اهانت‌آور نباشد، ولی پاسخی که شما به من دادید، گفته‌ای است که از مغز و زبان مردم عادی درمی‌آید، در حالیکه من از شما که جایگاه والائی در علم و دانش و به قول خودتان آموزشگری دارید، انتظار داشتم، پاسخ خردگرایانه‌تری بشنوم. چگونه من می‌توانم، هم خود را دارای خرد، درایت و منطق بدانم و هم پذیرای این عقیده باشم که برپایه گفته قرآن، پیش از روز قیامت، حیوانی از درون زمین سر به درمی‌آورد که قدش سی متر بوده و دارای دو شاخ است که بین آنها شش کیلومتر فاصله می‌باشد و یا خورشید از مغرب طلوع می‌کند و غیره و غیره...؟»

پس از شنیدن مطالب بالا، لحظه‌ای با نگاه‌های خشم‌آلود در چهره‌ام خیره شد و آنگاه، به‌جای پاسخگوئی به پرسش‌هایم، اظهار داشت: «آیا شما سیکار می‌کشید؟» و پس از آنکه پاسخ منفی مرا شنید، گفت: «خوشا به‌حالتان، کاش زودتر به‌ایستگاه بعدی ترن برسیم تا من بتوانم میخ تازه‌ای به‌تابوتم بگویم.» و سپس، بیدرنگ دو باره روزنامه‌اش را از کیفش بیرون آورد و مشغول خواندن آن شد. شاید مفهوم ناگفته آخرین سخنان پرفسور این بود که: «همانگونه که در آغاز بحث پیشنهاد کردید، بهتر است این بحث را ببندیم.» من با درک این نکته، کتابم را دوباره باز کردم و به‌خواندن آن ادامه دادم.

دقایقی بعد ترن در ایستگاه بعدی توقف کرد و پرفسور گویا برای خوراک‌رسانی به‌اعتیادش، از ترن خارج شد و پیش از حرکت ترن به‌جایگاهش بازگشت نمود و پرسش کرد: «شما چند سال است در امریکا بسر می‌برید؟» پس از شنیدن پاسخ من، اظهار داشت: «امریکا کشور بسیار پیشرفته و آزادی است، ولی با تمام مزایائی که این کشور دارد، من مایل نیستم در اینجا بسر برم؛ زیرا زندگی در این کشور بسیار ماشینی، مادی و غیر معنوی است.» گفتم: «ولی، این کشور دارای مزیت‌هایی است که کمتر در سایر کشورهای غربی می‌توان آنرا مشاهده کرد.» پرسش کرد: «چه مزیتی؟»

پاسخ دادم: «نخست آنکه مردم این کشور زنفیل *Xnephile* هستند و دیگر اینکه امریکا در دنیا به‌سرزمین فراوانی شهرت دارد و هر کسی می‌تواند در اینجا برای خود به‌ایجاد یک زندگی تا اندازه‌ای مرقه دست بزند و به‌همین سبب، برای افرادی مانند من که از زادگاه خود رانده شده‌اند، سرزمین کمال مطلوبی است.» او معنی «زنوفیل» را نمی‌دانست، برایش شرح دادم که یعنی مردم آن خارجی ستیز نیستند.

در این هنگام، ترن کم‌کم وارد ایستگاه پن (پنسیلوانیا) در خیابان ۳۴ نیویورک می‌شد. چون می‌خواستم از شدت آزرده‌گی پرفسور بکاهم، در

پی آن بودم که به کیفیت گفتگویم را با او در مسیر دوستانه‌ای هدایت کنم و از اینرو، از او پرسش کردم، چه زمانی به قاهره بازگشت خواهد نمود؟ پاسخ داد: «پس از ورود به نیویورک یکسره به فرودگاه John F. Kennedy خواهد رفت و از آنجا به قاهره پرواز خواهد نمود».

چون، نخستین باری بود که او به نیویورک می‌رفت و با اوضاع و احوال شهر آشنائی نداشت، پس از توقف ترن در ایستگاه «پن»، او را به خارج از ایستگاه راهنمایی کردم و ویرا به محل توقف تاکسی‌ها بردم تا بوسیله تاکسی به فرودگاه برود. هنگام جدائی کارتی را که به زبان انگلیسی برای خود چاپ کرده بود، به من داد و من هم کارت خود را به او دادم و خوشبختانه با سپاس فراوان و شادی و دلخوشی از یکدیگر جدا شدیم.

پس از در حدود دو ماه نامه‌ای از پرفسور دریافت کردم که مرا در غایت شگفتی فرو برد. در آن نامه از جمله نوشته بود: «گوش دادن به سخنانی که تو در ترن ادا کردی، برایم بسیار رنج‌آور و دردناک بود و اگر بخواهم شرافتمندانه سخن بگویم، باید بیفزایم که سخنانی که تو در ترن بر زبان راندی، مانند تیغ بر اعصاب من نیش می‌زدند و از اینرو نفرتی ناخودآگاهانه و ناخواسته نسبت به تو در من شکل گرفت. ولی، باید اعتراف کنم که گویا در نهاد همان سخنان نیشدار و روان‌آزار، فروزه‌ای وجود داشت که با تلنگرهائی که به مغز من زد، مرا برای نخستین بار به خود آورد و سبب شد که پس از بازگشت به قاهره، بیشتر و بیشتر در باره آنها اندیشه‌گری کنم. به دنبال این اندیشه‌گری‌ها، به خواندن چند کتابی که در تمام مدت عمر از خواندن آنها دوری می‌کردم و بویژه به بررسی عمیق و دقیق مطالب، احکام و متون قرآن پرداختم و در لحظاتی که این نامه را برایت می‌نویسم، باید اعتراف کنم که از نگر باورهای دینی و اسلامی، دیگر من آن انسان پیشین نیستم. همچنین، باید این حقیقت را ناگفته نگذارم که جای نفرتی را که نسبت به تو در من ایجاد شده بود، اکنون مهر و دوستی پر کرده است. البته، هنوز نمی‌توانم بگویم، غیر

مسلمان و یا بیدین شده‌ام، ولی به قول شما، در حال کنونی به‌وادی
 Agnosticism^{۱۱۷} پای گذاشته و براستی نمی‌دانم، بمناسبت این فراگشت
 مغزی، روانی و انسانی که در من به‌وجود آمده باید به‌تو نفرین کنم و یا
 از تو سپاسگزار باشم.»

در پایان نامه‌اش پرفسور جمله‌ای نوشته بود که از نگر روانی تو جهّم را
 بسیار جلب کرد. او نوشته بود: «این فراگشت مغزی، دو اثر ناهمگون
 در من به‌وجود آورده است. بدین شرح که از یک سو، سبب شده است
 که از نظر درونی، من خود را یک فرد آزاد شده ببالم و احساس کنم که
 به یک رشد انسانی دیررس دست یافته‌ام که ای کاش، زودتر برایم رخ
 می‌داد؛ و از دگر سو، از اینکه دیگران و بویژه افراد خانواده‌ام از رویداد
 این فراگشت در زندگی من آگاه شوند، هراس دارم، زیرا می‌دانم که هرگاه
 آنها به این موضوع پی ببرند، مانند گذشته مرا ارزشیابی نخواهند کرد.»

در پاسخ او نوشتم: «پرفسور عزیزم، از اینکه با میل و اراده داوطلبانه
 و بررسی‌های خردگرایانه، مغزت را از زندان مثنی خرافات خرد ستیز
 آزاد ساخته‌ای به‌تو شادباش می‌گویم. و با پوزش درباره مورد دومی که
 در نامه‌ات به آن اشاره کرده و نوشته بودی، آگاهی دیگران از فراگشت
 فکری‌ات، سبب ایجاد نگرانی و هراس تو شده، با اجازه تو میل دارم، با
 غایت فروتنی چند جمله به رشته نگارش درآورم.

ما افراد بشر، بدون اینکه در صدد شناخت حقایق پدیده‌ها و
 روش‌های معمول در زندگی خود برآئیم و یا برای برترسازی آنها به‌خود
 زحمت اندیشه‌گری بدهیم؛ داوطلبانه آنچه را که از فرهنگ موروثی به‌ما
 ارث رسیده و در فرهنگ محیطی ما کاربُرد پیدا کرده، پذیرش و تا پایان
 عمر با آنها زندگی می‌کنیم. مثال بسیار ساده و بدیهی در راستای این

^{۱۱۷} این تئوری که در سال ۱۸۰۰ بوسیله Thomas Henry Huxley، دانشمند، بیولوژیست و نویسنده
 انگلیسی نوآوری شد، حاکی است که مغز انسان توانائی ندارد، وجود خدا، دیدماتهای متافیزیکی و آنچه را
 که بیرون از دنیای ماده است، تشخیص و درک کند.

دیدمان که در باره زندگی گذشته خود من کارساز بوده آنست که چون من در زمان کودکی مشاهده می کردم، افراد مردم و از جمله پدر خودم، هنگامی که به آخوندی می رسند، به وی سلام می کنند و احترام می گذارند، من نیز این روش را از آنها برداشت کرده و هنگامی که از کنار آخوندی می گذشتم، ناخودآگاه به او سلام می کردم. ولی، هنگامی که درک کردم، این افراد مفتخور از فاسدترین گروههای اجتماع و فرنود راستین گسترش خرافات و واپسگرایی هستند، پیوسته کوشش می کردم، از آنها دوری جویم. حال، اگر من از حقیقت نهاد وجودی این افراد ناآگاه مانده بودم، هنوز هم به سبب نادانی و ناآگاهی، به این افراد احترامی بالاتر از رعایت اصول ادب و نزاکت می گذاشتم و با اجرای این روش در کمک به ارتجاع محیط زندگی و استوارسازی جایگاه فسادآور این افراد مفتخور که وجودشان سربار جامعه است، گام برمی داشتم و به گونه غیر مستقیم به ماندگی اندیشه گری خود و واپسگرایی اجتماعی که در آن بسر می برم، خدمت می کردم. بدیهی است، زمانی که من به این فراگشت مثبت فکری دست یافتم، مورد سرزنش پدر و سایر افراد قرار گرفتم و کمترین اهانتی که آنها بدینمناسبت به من روا داشتند، این بود که مرا بدون ادب خواندند. ما ایرانی ها گفته عامیانه ای داریم که می گوید: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو.» ولی، فردی که دستیابی به یک جایگاه والای انسانی را بر پیروی از روش های بی پایه و خرافاتی افراد مردم برتری بدهد و در راه رسیدن به واقع بینی و بهسازی راه و رسم زندگی پیشگام شود و از بازتاب های احتمالی و نابجای ناآگاهی های مردم خرد خفته به خود بیمی راه ندهد، نه تنها در خود احساس غرور و آرامش، آزادگی و رهائی از بندهای نادانی ها خواهد کرد، بلکه به یقین چگونگی اندیشه گری دیگران را نیز به جنبش درخواهد آورد و آنها را نیز به واقع گرایی گرایش خواهد داد. اکنون تو دوست دانشمند من، رهروی راه سپنتای خردگرایی شده و تردید ندارم شاهراهی که فروغ اندیشه های راستینت در این راستا خواهد

گشود، نه تنها سبب آزادگی و آرامش وجدانی و بهزیوی خودت خواهد شد، بلکه وجدان خفته و پیرایه‌دار دیگران را نیز حساس و بیدار خواهد نمود و در نتیجه نیروهائی را که تا کنون در راه پیروی از باورهای خرافاتی و اندیشه‌های برخاسته از احساسات دور از خرد به کار می‌گرفتی، در راستای راه‌گشائی به یک زندگی مثبت، سازنده، پویا و شکوفا کاربرد خواهند یافت. بزرگترین مشکل افراد خرافات زده و خردباخته در زندگی آنست که باور دارند، کتاب فلسفه اندیشه‌ها و باورهای آنها را پدر و مادر و سایر افراد اجتماع برای آنها خوانده و آنها دیگر نیازی به بازخوانی آن کتاب ندارند. این افراد خرد نسبی دیگران را بدون هیچگونه ارزشیابی، چشم بسته جانشین خرد و درایت خود قرار می‌دهند و ناخودآگاهانه باور دارند که خرد و منطق دیگران از آنها والاتر بوده و از اینرو، لزومی ندارد در باره روشی که دیگران برای زندگی خود، در گذشته و یا حال پذیرش کرده‌اند، به اندیشه‌گری و خردورزی دست بزنند. بدیهی است که اگر این افراد کمی به خود آیند و کتابی را که دربردارنده اندیشه‌ها و باورهای آنهاست و پدران و مادرشان درگذشته برایشان خوانده‌اند، یکبار دیگر بخوانند؛ بدون تردید، داوری خرد و درایتشان بر آن اندیشه‌ها و باورها خط بطلان خواهد کشید و آنها را به خواندن کتاب دیگری رهنمون خواهد شد. تو دوست دانشور و دانش‌پژوه من، هرگاه درونمایه کتاب قرآن را نه از روی ایمان و احساس شرطی شده، بلکه برای فهم و درک آن بررسی می‌کردی، بدون تردید امروز بغیر از آنچه که باور داری، می‌اندیشیدی و ما در روزی که در ترن با هم آشنا شدیم، به جای بحث پیرامون یک رشته باورهای کهنه خرافاتی و خردستیز، می‌توانستیم به بحث پویا، آموزنده و پیشروئی دست بزنیم که ممکن بود، چگونگی اندیشه‌گری و دانائی‌های ما را در ژرفای جدیدی به جنبش درآورد و در بهزیوی، انسانگرایی و نیکفرجامی ما، کاربوردی فرجودگر داشته باشد. به هر روی، دریافت نامه‌ات، بسیار شاد و سپاسگزارم کرد و آرمان دارم، در آینده آموزنده

فرآورده‌های زیباتری از شکوفیدن مرواریدهای اندیشه‌های تازه و پویایت
باشم .

مهدی نجات دهنده

اگر خدای خوب و مهربانی در دنیا یافت شود، می توان گمان برد،
دروغگوی نیک اندیشی در این دنیا وجود داشته که موفق به آفریدن
چنین خدائی شده است.

مسعود انصاری

دیدمان مهدی و یا نجات دهنده‌ای که در پایان عمر دنیا پدیدار می شود و
جهان ما را پس از اینکه از جور و ستم به فساد و نابودی گرائیده، پر از
پاکی و دادگری می کند؛ یکی از اصول بیشتر دین‌های بزرگ را تشکیل
می دهد. این دیدمان نیز مانند بسیاری از اصول دیگر اسلام، از
سالخورده‌ترین کیش جهان ما، یعنی مزدیسنا (زرتشت) برداشت شده
است. ولی، همانگونه که در جستارهای فصل‌های پیشین گفته شد، هر
ملّتی اصولی را که از دین زرتشت برداشت کرده، برابر فرهنگ و آداب و
رسوم خود در آن تغییراتی به وجود آورده است.

در کیش زرتشت، مهدی نجات دهنده «سوشیانت» می باشد که برای
بازگرداندن فرّ و فروغ ایزدی و نور مینوی به ایران پهلوان پرور پدیدار
خواهد شد. پیش از پدیدار شدن «سوشیانت» یک پهلوان ایرانی به نام
بهرام ورجاوند از سرزمین هندوستان به ایران خواهد شتافت و به کمک
«پشوتن» پسر گشتاسب و سایر یلان پاک‌نهاد ایرانی، ازدهاک (ضحاک)